

## "پژوهشگری مجرمانه در تاریخ نگاری!"

Fri 13 03 2009

نقی حمیدیان

من این نوشته را به چریکهای فدایی خلق در آن سالها و از جمله به همسرم ناهید قاجار (مهرنوش) تقدیم میکنم. امیدوارم که در این سالهای شکست و پراکندگی بازماندگان آن دوره، قدمی هر چند کوتاه در راه پاسداشت مبارزات بیدریغ آنان برداشته باشم. من نمیدانم چه اندازه برای درج مطلب مفصلی که نوشتم در مجله شما جا وجود دارد؟ اما به هر حال سعی کردم که تا جایی که مقدور است به مبانی این "کتاب مجرمانه"، برخورد کنم. این در حالی است که من خود منتقد مشی مبارزه مسلحانه هستم. منتقدی از درون همان جنبش با بهرهگیری از زمان و تجارب سالهای طولانی پس از آن. این انتقاد من هرگز جزیی از ارزشهای والای آن دوستان دیده و ندیدهام در آن سالها نمیکاهد. آنان در مجموعه خود سرمایههای گرانقدر ملت ایران بودند. امیدم این است که مبارزات آنان در تاریخ سیاسی معاصر میهنمان جای واقعی و حقیقی خود را به دست آورد.

نقی حمیدیان

من هم کتاب "چریکهای فدایی خلق از نخستین کنشها تا ۱۳۵۷" را که مدعی است پژوهشی در تاریخچه چریکهای فدایی خلق است، خواندم. در سالهای اخیر در مورد تاریخ سیاسی معاصر ایران، پژوهشهای مختلفی انجام گرفته است، اما کتاب مذکور که از سلسله انتشارات "مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی" جمهوری اسلامی است، جزو عجایب روزگار ماست. کتاب با تکیه بر اسناد شکنجهخانهای رژیم شاه تهیه و تحریر شده است. در این کتاب صفحات متعدد و مختلفی از برگههای بازجویی، عکسهای بسیاری از بنیانگزاران و کادرها نامدار چریکهای فدایی خلق و گزارشات برخی از نهادهای انتظامی و امنیتی رژیم شاه درج شده است. این کار یکی از ویژگی بارز کتاب را تشکیل میدهد. جاذبه و کشش عاطفی برانگیزانندهی این کتاب مربوط به همین اسناد بازجوییها و عکسهای چریکهاست که حتا یک برگ از آن ها تا کنون در معرض مشاهده و مطالعه عموم قرار نگرفته است. فروش گسترده کتاب نیز چیزی جز فروش برخی از همین بایگانی اسناد و مدارک بازجوییها و کارکرد دوایر امنیتی رژیم پیشین نیست. مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی جمهوری اسلامی با چاپ و فروش قسمتهایی از اسناد رژیم سابق به کسب و کار پر رونقی دست زده است.

مطالعه این کتاب، بناگزی حافظه و یادمان فعالان و علاقمندان سیاسی و اجتماعی با تمایلات فکری چپ در دهه پایانی رژیم شاه را تحت تأثیر قرار میدهد. بسیاری از خوانندهگان کتاب در لابلای هر برگ و سند منتشر شده در کتاب و در پس هر عکس و نام و ماجرای، شرایط شکست سکوت قبرستانی رژیم شاه را به یاد میآورند. شرایطی که حتا خود به نحوی با آن در ارتباط بودند و یا در آن شرکت داشته اند. شرایطی که مقاومت ها و جانفشانی های چریکهای فدایی خلق و مجاهدین خلق در آن سالها، خاطره فردی و جمعی خواننده گان کتاب را زنده میکند. گرچه شرایط وحشیانه به وجود آمدن هر برگ و سندی که در کتاب مورد استناد قرار گرفته عملاً در متن کتاب بسیار کم رنگ و یا اصولاً غایب است اما با این حال حتا با این فاصله زمانی سی چهل ساله این اسناد هنوز بوی خون، جنایت، شکنجه و تجاوز و خود سری و یکه تازی ساواک و رژیم شاه میدهند.

کل اسناد بازجوییها، محصول کارخانه شکنجهگاههای رژیم شاه است. این اسناد با فشار همه جانبه جسمی و روحی و بیحق و حقوقی متهمین در سلولها و اتاقهای شلاق بازجویان طی هفتهها، ماه ها و در مواردی مانند زندهیاد عباس جمشیدی رود باری بیش از دو سال "زندگی" در شرایط رسماً اعلانشده "فوت در راه بیمارستان" تولید شدهاند. اما کتاب چنان ماهرانه آرایش یافته و نویسنده زیر عنوان "تحقیق" و بررسی "پژوهشگرانه"، چنان پی در پی به اسناد بازجوییها مراجعه میدهد که به ذهن بسیاری از خوانندگان نسبتاً آشنا نیز القاء میشود که گویا مبارزان اسیر در اوین و کمیته مشترک، در امتحان کنکور، به سوالات ممتحنین به طور داوطلبانه پاسخ گفتند. حتا خواننده اغلب احساس میکند که نویسندگان کتاب نقل قولهای بازجوییها را مانند گزارشات مأموران اداری از کشوی میز خود بیرون میکشند!

تکیه بر اسناد سری و بی اطلاعاتی عموم از آنها، پراکندگی بازماندگان مبارزات آن دوران و گذشت سه دهه، تاریخنویسان مؤسسه مطالعات را دچار این توهم کرده که گمان کنند موضوع زمانی نوشته آن قدر دور و قدیم است که هیچ شاهد و گواه زندهای وجود ندارد تا میج آنها را باز کند! حال آن که موضوع زمانی تهیه و آرشو چنین اسنادی،

آن قدر نزدیک است که هم اینک هزاران تن از بازماندگان آن دوره میتوانند سوء استفاده و بهره‌برداری سیاسی-امنیتی از اسناد جنایت ساواک شاه را آشکار کنند. در این جا بی مناسبت نیست تأکید کنم که آن تعداد از بازماندگان آن دوره که از نزدیک و مستقیم در آن روند تاریخی شرکت داشته‌اند، موظف بودند برای رعایت امانت و پاسداری حقیقت و حرمت انسانی مبارزان آن دوران با مسایل سالهای مبارزات چریکهای فدایی خلق به طور منطقی و استدلالی مبتنی بر مدارک حقیقی و حقوقی و شهادت و گواهی مستقیم، و صد البته با دیدی انتقادی برخورد کنند. کاری که به نظر من در انجام آن طی سالهای گذشته بدون هیچ توجیه و بهانه‌های کوتاهی شده و اینک وضعیتی به وجود آمده که مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی جمهوری اسلامی براساس اسناد مجرمانه شکنجه برای ما تاریخ مینویسد. ما از این بابت باید انتقادی سخت و کوبنده را بپذیرا باشیم. من در این جا علناً شرمساری خود را ابراز میکنم. واقعاً از ماست که بر ماست. این که همه جریانان و شاخه‌های فدایی با هر استراتژی و تاکتیکی شکست خوردند و جمهوری اسلامی با رهبری آیت الله خمینی و روحانیون پیرو وی ناباورانه به پیروزی سیاسی و کسب انحصاری قدرت دولتی نایل آمده‌اند، برای همه روشن است. عده‌ای از مجموعه شاخه‌های فدایی، توسط جمهوری اسلامی کشته شدند. عده زیادی یا به مهاجرت ره سپردند و یا در کشور ماندند و راه دلخواه زندگی خود را در پیش گرفتند. چه آنانی که در سازمانهای مختلف فدایی مقیم خارج کشور هستند و چه انبوه عظیمی از جادشدگان، صرف نظر از هر بینش و تفکر امروزیشان و این که چه نظر انتقادی به شیوه‌های مبارزاتی آن سال ها داشته و دارند و یا ندارند، با تمام وجود خود آن را لمس میکنند اما هیچگاه نمیتوانند یاد و خاطر انسانی و شور و شوق مردمی تلاشها و ایستادگیهای جانانه چریکها را فراموش کنند. اینک جمهوری اسلامی این فاتح به قدرت نشسته، شمشیر به ظاهر استدلال و سند و مدرک ساواک را دستمایه قرار داده تا خط بطلان بر همه آن تلاشها و جانفشانیها و زجرها و شکنجه‌های جسمی و روانی مبارزان پرشور آن سالها بکشد.

در این نوشته قصد من نقد و بررسی کتاب مزبور نیست. من تنها به کلیات و اهداف و مبنای و قضاوت‌های بنیادی نویسندگان کتاب چریکها، که به طور فشرده در پیشگفتار آن مستتر است، میپردازم. به گمان من این کتاب از یک سو به دلیل این که بر اسناد مجرمانه شکنجه ساواک تکیه کرده از بنیاد "مجرمانه" است و از سوی دیگر هدف اصلی آن، لجنمالکردن مبارزات چریکهای فدایی خلق و به طور کلی جنبش سیاسی اجتماعی فداییان خلق و تاریخ نویسی غرضورانه علیه آنان است که از نظر من مذبوم و محکوم است. در این جا در رابطه با موضوع و اسناد استفاده شده در این کتاب، مصرانه میخواهم:

### **بایگانی کلیه اسناد بازجوییهای ساواک و گزارشات امنیتی رژیم شاه در آن سالها را بدون استثناء برای استفاده عموم آزاد کنند!**

\*\*\*\*\*

اسنادی که مورد اتکاء نویسندگان کتاب قرار گرفته، صرفاً در اختیار نهادهای امنیتی جمهوری اسلامی است. اینک نزدیک به سی سال است که هنوز در بسته و سر به مهر نگاهداری میشوند. روشن است که شرایط و عوامل به وجود آورنده این مدارک (درست و نادرست) اصولاً هیچ ربطی به جمهوری اسلامی ندارند. مسئولان و پایه گزاران جمهوری اسلامی هیچ نقشی در ایجاد آن ندارند. و طبعاً هیچ مسوولیتی (جز حفظ و نگهداری و گشودن درهای بایگانیها به روی همه از جمله بازماندگان و خانواده‌های قربانیان و کلیه علاقمندان و پژوهشگران) نیز در قبال آنها نداشته و نخواهند داشت. اما معمای بزرگ این است که چرا و به چه علت این اسناد در ردیف آرشیو امنیتی نظام جمهوری اسلامی قرار دارد؟ روشن است که برخورد امنیتی با آرشیو مربوط به "چریکهای فدایی خلق" و به طور کلی همه اسناد مربوط به امنیت داخلی به جای مانده از رژیم سابق، کلیه علاقمندان و پژوهشگران مستقل تاریخ معاصر را از بررسی رخدادهای زندگی سیاسی در یکی دو دهه پایانی رژیم شاه، به ویژه نحوه نگرش و مواضع و فجایع پشت پرده امنیتی آن، محروم کرده است. در این میان ما بازماندگان آن دوره نیز هیچگاه نتوانستیم به اسنادی که بیشتر آن ها شامل نزدیکترین یاران و همفکران ما در آن سالهاست و یادآور خاطرات مستقیم شخصی خودمان و حتا اسنادی از بازجویی و دادگاههای ما زندانیان سیاسی رژیم شاه است دست یابیم.

اما نویسندگان کتاب و مؤسسه مطالعات کذا، مأموریت دیگری دارند. آنان برای وارونه نشان دادن مبارزات چریکهای فدایی خلق و دور کردن اغیار از فکر دسترسی به آن اسناد مجرمانه، طوری از آنها یاد میکنند که گویا انتشار و یا مطالعه همه آنها موجب ملال خاطر خوانندگان میگردد. در صفحه ۲۲ پیشگفتار همین کتاب میگویند: "بیگمان اگر تمامی جزئیات مندرج در اسناد انتشار مییافت؛ این اثر از حوصله خواننده خارج میگشت. از این رو، سعی بر آن بوده، تا آنچه که مهمتر دانسته شده در اختیار علاقمندان به تاریخ معاصر قرار گیرد." در پاسخ میگویم نه جانم! سه دهه است که از مشاهده و بررسی این اسناد- اسنادی که امثال ما هم در تولید آن به اجبار مشارکت داشتیم- محروم بودهایم. ای کاش کمی لطف بکنید و این سانسور به ظاهر فروتنانه را کنار گذاشته و کل اسناد را بروی ما و خویشاوندان مبارزان فقید و کلیه پژوهشگران کاردان و "با پرسنیب و مستقل" میگشودید!! شما با این حرفها میگویید چون ریش و قیچی دست شماست؛ ما چاره‌ای نداریم که حتا خودمان را هم از "نگاه مجرمانه" شما ببینیم؟ بدتر از همه این که کتابی که خود بر بنیاد جرم و جنایت و تحریف و قضاوت دشمنانه استوار است را مبنای تکمیل این نوع "تاریخچه نویسی" عجیب و غریب قرار دهیم؟! ببینید در آخرین عبارت پیشگفتار کتاب ما را دعوت میکنند، بر گور خود خاک بریزیم!" امید است این اثر که قطعاً آخرین روایت، در این زمینه نخواهد بود، با توضیحات دیگرانی که خود در گوشه‌های از این جریان نقش ایفاء نموده‌اند؛ تکمیل گردد. "نه! بهیچوجه! این کتاب تکمیلشده نیست. چون بیطرف

نیست. دریافت حقیقت هدف کار این کتاب نیست. سوء استفاده سیاسی- امنیتی از اسناد بازجوییها برای کوبیدن کل جنبش فداییان خلق در دهه پایانی رژیم شاه حقیقتجویی نیست. به همین دلیل نمیتواند مبنا قرار بگیرد. هر کس در این راه گام بردارد، شریک جرم نویسندگان کتاب است و بس!

### "ما به اسناد شکنجه نیاز داریم؛ اما؟!"

نویسنده در پیشگفتار خود میگوید "اگر تمامی افراد موثر در یک گروه سیاسی بتوانند خاطرات خود را به رشته تحریر کشند، باز هم نمیتوان از اسناد اطلاعاتی بینباز بود." کاملاً درست است. هیچ عقل سلیمی هم نمیتواند منکر این حقیقت ساده گردد. اما اولاً: این اسناد کجا هستند؟ اسنادی که در گاو صندوقهای یکی از زیر مجموعههای وزارت اطلاعات رژیم جانشین شاه نگاهداری میشوند، چگونه میتوانند نقشی (مهم و یا غیر مهم) در باز آفرینی رویدادهای سیاسی ایفا کنند؟ ثانیاً: دو گروه متخاصم در آن دوره، به آن اسناد "نیاز" دارند. یک دسته قربانیان آن اسناد هستند و دسته دیگر مجرمان و مدافعان دستگاه شکنجه و جنایت و قلمزنان متکی بر آنها. ما (بازماندگان آن دوره) به آن اسناد نیاز داریم تا مجموعه اطلاعات ساواک از حملات و ضربات و غیره به سازمان چریکها را مرور کنیم تا با اطلاعات و دانستههای پیشین خویش را بسنجیم و به حقیقت در ابعاد گستردهتر و همه جانبهتر دست یابیم. ما به مطالعه اسناد رژیم پیشین نیاز داریم تا به کیفیت و تاکتیکها و امکانات ساواک برای رخنه به صفوف سازمان پی ببریم و به میزان موفقیت یا عدم موفقیت آن واقف شویم. ما به این اسناد نیاز داریم تا بتوانیم از خودمان، از کل ساختار و کروکی تشکیلاتی متغیر و سیال سازمان در زمانهای مختلف، شناخت دقیقتر و همهجانبهتری به دست آوریم. ما به این اسناد در این زمینها بسیار نیاز داریم. اما ما به این اسناد نیاز نداریم تا بتوانیم پروندهسازی نوینی علیه خودمان ترتیب بدهیم. ما به این اسناد نیاز نداریم که خودمان را خشونتطلب، آدم کش، بیگانه با ملت و اوضاع کشور معرفی کنیم. ما نیاز نداریم که از این اسناد "هولوکاست" درون سازمانی بسازیم. ما به این اسناد نیاز نداریم که جوهر و روح زنده و تسلیم ناپذیر چریکهای فدایی خلق را در مبارزه با رژیم استبدادی و وابسته به آمریکا را تقلید و مد روز آن روزگار معرفی کنیم. ما به آن اسناد نیاز نداریم تا آن را کارپایه، اساس و بنیاد شناخت از خودمان قرار بدهیم! ما حتا به آن اسناد از این زاویه که چه حد و اندازههای به عشق خدمت به مردم و به کارگران و زحمتکشان میهنمان زجرها شکنجههای ددمنشانه تحمل کردیم نیاز نداریم. ما به اسناد نیاز نداریم که زجر نامه بنویسیم و قهرمانپروری کنیم و مبلغ مقاومت تا مرگ زیر شکنجهها شویم. ما به این اسناد کذایی نیاز نداریم که میزان سواد و معلومات سیاسی خود مان را به یاد آوریم؛ ما نیاز نداریم از این اسناد نتایج غرض ورزانه سیاسی علیه خودمان بگیریم. ما که آن پروسه را به اشکال مستقیم و غیر مستقیم از سر گذرانیم دست کم هنوز آن شهامت و جسارت ویژه چریکهای فدایی را در خود سراغ داریم که به خودمان انتقاد کنیم و کارنامه بد و خوب آن زمان خودمان را آشکارا در معرض قضاوت ملت قرار دهیم. آری مطالعه و بررسی چنین اسنادی هرگز اساس و کارپایه پژوهش برای قربانیان نیست. این کار نقض غرض وحشتناکی است. هر کس حتا اگر به سهو چنین کند، ماهیتاً، عملاً و نظراً جوهر و روح مبارزه ما با رژیم شاه و آن همه مقاومتها و جانفشانیها را به کلی هیچ و پوچ خواهد کرد کاری که کتاب مذکور کرده است.

### اعتماد نویسنده ی کتاب به ساواک شاه!

حال ببینیم چگونه نویسنده در همین پیشگفتار خود مسیر ساواک را طی میکند: "آیا میتوان به اسناد اطلاعاتی، خصوصاً به بازجوییهای که متهم در شرایط خاص آن ها را نگاشتهاست، اعتماد نمود؟" و خود بدون هیچ پرده پوشی پاسخ میدهد: "پاسخ ما به این پرسش مثبت است". بله! درست است! نویسنده اعتماد خود را به چنین اسناد و آرشیهایی رسماً اعلان میکند و به ویژه در تمام اجزاء کتاب خود نیز به آن وفادار است.

اما در این جا به لحاظ منطقی ما میتوانیم این نتیجه ساده را بگیریم که وقتی شما خصوصاً به بازجوییهای که متهمان در زیر فشار شلاق و شکنجه نگاشتهاند اعتماد میکنید باید به طریق اولی به آنهاهی که با آن شرایط خاص شلاق و شکنجه این اسناد را تهیه و تنظیم و آرشیه کردهاند نیز اعتماد کرده باشید! در واقعیت امر شما بدون هیچ خجالتی، چنین کردهاید. شما رسماً و علناً به تاریخنگاری جنبش چریکهای فدایی خلق صرفاً از زاویه دید مأموران و دستگاههای امنیتی رژیم شاه، که چریکها بیشترین درگیریهای مسلحانه را با آنان داشتهاند (حتا بدتر از آنها)، مبادرت ورزیدهاید. به همین دلیل است که شما گوشها و چشمهای خود را بر هر اظهارنظر و قضاوت و ارزیابی و نوشته یا کتابهای دیگران بسته اید. یا وجود همه را انکار کردید و یا نادیده گرفتید و یا آنها را غلط و نادرست انگاشتید. کاری که شما در همین پیشگفتار کتابتان رسماً بر آن صحنه گذاشتید! من در دنباله مطلب به این مساله خواهم پرداخت.

جدا از مساله حقوقی غیر قابل استناد بودن اسناد مجرمانه در تاریخ نویسی، ببینیم پروندههای حاصل از آن بازجوییهای خاص تا چه اندازه و در کدام حوزهها میتواند مورد استفاده قرار گیرد.

### اهمیت، جایگاه و مشخصات اسناد بازجوییها!

تا کنون به جز خواص مرتبط با مؤسسات امنیتی جمهوری اسلامی، هیچ کس این اسناد را ندیدهاست. تنها در کتاب "چریکها..." است که برای اولین بار قسمتهایی از آنها چاپ شدهاست. هر کس با مطالعه همین مقدار اسناد که نویسنده در رابطه با هدفهای خاص خود از آنها استفاده کرده، به نتایجی میرسد. من نیز با مطالعه این کتاب و تجربه

شخصی و آگاهی از تجارب بازجویی بسیاری از دوستان در آن سالها، میکوشم به طور فشرده نظرم را نسبت به کل اسناد بازجوییهای آنچنانی، در زیر بنویسم. مقدمتاً باید تأکید کنم که این اسناد از نظر حقوقی برای شناخت حقیقت به کلی غیرقابل استناد هستند. تهیه و تنظیم آنها با نقض خشن و آشکار کلیه موازین و مقررات حقوقی و قانون اساسی کشور در همان سالها (قانون اساسی مشروطیت) صورت گرفته و طبعاً مغایر با موازین جهانی حقوق بشر است. تکیه بر آن و ادعای تاریخنویسی صرفاً به استناد اعترافات شکنجهشدگان، اصولاً اقدامی "مجرمانه" است. به طور کلی اسناد بازجوییهای چریکهای فدایی خلق و نیز همه کسانی که به طریق مستقیم و غیر مستقیم و در هر سطحی و به نوعی مرتبط با چریکها و سازمان فدایی بودند و توسط ساواک و کمیته مشترک بازداشت و بازجویی شدند، بسیار متنوعاند. تشخیص و تمیز کیفیت و محتوای حقیقی و غیر حقیقی آنان نیز دشوار است. سؤال اساسی این است که اصولاً میتوان مسایل درونی و پیوندها و مناسبات، اهداف و ضرورتها پیدایش و ادامه یک جنبش سیاسی را با اتکاء به اسناد و مدارک دشمنان آن بازخوانی کرد؟ بدیهی است که محتوا و کاراکتر کلی و جزئی این اسناد اصولاً یک دست و هماهنگ نیستند. آنها مخلوطی از مسایل حقیقی و غیر حقیقی در زمانها و شرایط متفاوت را در بر میگیرند. در عرصههای اجرایی دارای اطلاعات و آگاهیهای به نسبت دقیق میباشند. اما در عرصههایی که به مسایل مناسبات و پیوندهای درونی و به طور کلی مسایل محتوایی و ماهیت مبارزاتی فداییان مربوط میشوند، این اسناد چنان با شیوهها و تاکتیکها و مقاومتها و پنهانکاریها در شرایط اسارت عجیناند که فهم و شناخت آنان برای خلیهها نا ممکن میگردد. در این جا من کوشش میکنم این مساله را در دو وجه کلی زیر توضیح دهم:

### وجوه مثبت اسناد

وجوه مثبت اسناد شامل موارد زیر است:

۱- مهمترین محسنات آرشیو اسناد و مدارک، تنظیم پروندههای طبقهبندی شده است. خود این اسناد شاید از یک منطبق موزون و هماهنگ و کلاسبندی متدیک برخوردار باشد. و بیشک حاوی اطلاعات گسترده و همهجانبه است. از جمله تنظیم پروندههای فردی جداگانه و بایگانی هر اطلاع جزئی و کلی مربوط به هر یک در آن. به ویژه میتوان مشخصات اصلی روابط ساختاری تشکیلات مخفی را در این اسناد یافت. به یقین مجموع آن ها از آگاهی تک تک بازماندگان به مراتب جامعتر و گستردهتر است. با توجه به شرایط عدم تمرکز مبارزه سیاسی و نظامی در آن سالها، آرشیو اسناد ساواک از این جنبهها میتواند منبع جامعی برای ترسیم ساختاری و روابط و جا به جایهای متعدد و مسایلی از این دست باشد.

۲- کلیه مسایل مربوط به مشخصات حقیقی افراد مانند شغل، تحصیل و نام و نام خانوادگی و سن و جنس و نظایر اینها. بیشتر مسایل مربوط به مکان و زمان اقداماتی که انجام شده، شمای کلی و برخی از مشخصات دقیق عملیات مسلحانه و بمب گذاریها، ترورها و غیره (البته مخلوط با نظر ساواک و بازجویان)، آدرس و مشخصات غالب سکونتگاههای چریکها، محل و زمان قرارهای لو رفته با افرادی که شناخته شدهاند، اسامی مستعار بسیاری از مبارزان، هویت حقیقی و مشخصات عمومی (تا حدودی و از زاویه خاصی) کاراکتر رفتاری چریکهایی که به چنگ ساواک گرفتار شده بودند. بسیاری از ارتباطات و تماسهای افراد با یکدیگر. شناخت نسبی از سطح و کیفیت سیاسی و نظری معدودی از متهمان. آگاهی از شمای کلی طرحها و نقشههایی که انجام گرفته یا ناکام مانده و نیز پاره‌های از جهتگیریها در مسایل نظری و یا برخی از بحثهای تحلیلی انجام شده در گذشته. علل برخی از ضربات وارده به چریکها که هنوز در ابهام مانده است. مسایل مربوط به نفوذ و رخنه احتمالی عناصر ساواک در شبکه ارتباطات پیرامونی سازمان چریکها و خلاصه حد توان مقاومت تک تک چریکهایی که زنده دستگیر شده بودند و تا حدودی روحیات ویژه آنان در آن شرایط دژخیمانه!

۳- از محسنات دیگر اسناد، شناخت از کارکرد درونی سیستم امنیتی رژیم است. میتوان دیدگاههای حاکم بر دستگاه امنیتی، کارکردها و تاکتیکهای نفوذی و سیاستها و شیوههای عمل ساواک و کل رژیم شاه نسبت به مخالفان و مبارزان سیاسیش را به طور نسبی مورد شناسایی قرار داد.

### وجوه مبهم، انحرافی و نادرست اسناد:

۱- این اسناد به هیچ وجه نمیتواند حداقل شناخت و درک و فهمی از روح و جانمایه مناسبات درونی و پیوندها و فداکاریهای متقابل و شور و شوق انقلابیون اسیر را نشان دهد. فقط یک نوشته کوتاه از عباس جمشیدی رودباری در کتاب وجود دارد که میتواند روح و جان ماجرا را آشکار سازد او نوشت: "... بابی (حسن نوروزی) و من آنقدر داغ یکدیگر را بوسیدیم که من هنوز لذت آن بوسهها را با تمام شور و صمیمیت ریفانهاش بیاد دارم....". شاید این تنها نمونه بیان احساس واقعی یک مبارز فدایی خلق زیر شکنجه باشد. در آن شرایط هر کس میکوشید از ورود به این مسایل پرهیز نماید. در میان هزاران برگ از بازجوییها شاید موارد این چنینی بسیار اندک باشد.

۲- متأسفانه عده زیادی از کادرها و رهبران بازجویی شده در قید حیات نیستند. عدهای در زد و خوردهای مسلحانه کشته و یا اعدام شدند و تعدادی جان خود را زیر شکنجه از دست دادند. اما بخش بزرگی از بازماندگان آن سالها مخصوصاً یاران و همسنگران، کادرهای هم‌طراز یا زیر دست و مبارزان و سمپاتیزانهای با کیفیتهای متفاوت که با یکی دو واسطه با آنان و یا مبارزان بازمانده مرتبط بودند، خوشبختانه در قید حیاتند. من هم یکی از آن بازماندگان هستم.

به گمان من بخش بزرگی از محتویات این اسناد، حاوی دروغ و جعل، اطلاعات گمراه کننده، اضافه‌گویی‌های منحرف‌کننده، سناریوهای از پیش ساخته‌شده و ضد و نقیض گویی‌های "ظریف و زیرکانه" است. در لابلای برگه‌ها و صفحات آن و در مضامین اقرار و نوشته‌ها، تلاشی بی‌وقفه برای گمراه کردن بازجویان صورت گرفته است. اکثریت بزرگی از متهمان در مورد نحوه فعالیت و کشیده شدن به فعالیت سیاسی و تشکیلاتی، به توصیف‌های اغراق آمیز و تعریف‌های خلاف واقع دست می‌زدند. آنان برای فریب بازجویان با پنهان نگاهداشتن احساسات و تمایلات انسانی و اجتماعی خود گاهی همه وجوه مثبت خود را وارونه نشان می‌دادند.

۳- تقریباً اغلب نوشته‌ها با اجبار توسط متهم چند بار پاک‌نویسی می‌شد. با این حال این نوشته‌ها همچنان غلط‌های انشایی یا املائی دارند. بیش تر افراد میکوشیدند سهلانگارانه بنویسند و یا خود را تا حد امکان کم سواد نشان دهند. به جز کسانی که هویت و کیفیت فعالیتشان برای بازجویان آشکار بوده، بقیه عموماً از همان آغاز خود را بیاطلاع از روابط تشکیلاتی، کم سواد یا بیاطلاع از مسایل سیاسی و اجتماعی و حتا ساده لوح و نظایر این‌ها معرفی می‌کردند. کمتر کسی بود که به روشنی و حتا با فشار، میزان مطالعات سیاسی و حد آگاهی و شناخت خود را بیان کند. تقریباً همه متهمان، آن چند کتابی را که در پیشگفتار کتاب نامشان آورده شده به عنوان کتابهای مورد مطالعه خود نوشته‌اند. این یک تاکتیک عادی و بدیهی بود که نشان دهند تنها در مرحله اولیه مطالعه کتابهای "غیرقانونی" قرار داشته‌اند. با این شیوه میکوشیدند از فشار حلقه‌های دست به دست شده کتابهای جدی و رده‌دهنده، پرهیز کنند.

۴- تقریباً همه مبارزان وابسته به چریک‌ها، علایق عمیق مردم دوستی، بیاعتنایی به مال و منال و مقام و ثروت و جنس مخالف و میزان شناخت و مطالعات مارکسیستی خود را تا جایی که میتوانستند پنهان نگاه می‌داشتند. چرا که بیان حقیقی عشق به مردم و به رفقا و میهن و زحمتکش‌ها، بیگمان مهمترین علایم محسوب می‌شد که حتا میتوانست افراد غیر سیاسی را در ذهن کثیف بازجویان تبدیل به یک چریک فدایی خلق کند. بنا براین در برگه‌های بازجویی اغلب متهمان، مسایل مضمونی و فکری، گرایش‌ها واقعی و تمایلات انسانی و احساسی آنان به کلی مخدوش است. با توجه به این مسایل برای کسانی که در بطن این ماجرا و ویژه‌گی‌های مبارزاتی آن سال‌ها نبودند، شناخت مطالب درست از نادرست اگر نگوییم ناممکن دست کم بسیار دشوار است.

۵- به جز مورد عباس مفتاحی که جزو جایزه صدهزار تومانی دستگاه امنیتی رژیم بود و مسعود احمدزاده و دیگر چریک‌های مسلحی چون عباس جمشیدی رودباری، همه متهمان از آغاز هرگونه فعالیتی را کتمان می‌کردند. آنان کوشش می‌کردند از علایق خود به زندگی، تحصیل و شغل خوب و درآمد بالا و سکس و غیره حرف بزنند. در تکنویسی‌های اجباری همه بدون استثناء برای محدود کردن دامنه بازداشت‌های بعدی و گمراه کردن خط سیر پیجویی‌های شکنجه‌گران، عموماً مسایل انحرافی را با مسایل واقعی به صورت مخلوط و مخدوش مینوشتند. در این موارد با کلماتی مانند "دلبسته به زندگی" و "جاذبه"، "علایق تحصیلی یا شغلی"، "خود دوستی" و حتا در مواردی انحرافات اخلاقی میکوشیدند خود و یا سوژه مورد نظر را نا پیگیر و بیانگیزه جلوه دهند.

۶- در بسیاری موارد، زندانی تلاش می‌کرد اقدامات انجام‌شده را به گردن کسانی بیندازد که قبلاً کشته یا اعدام شده بودند و یا به آنهایی نسبت می‌دادند که مطمئن بودند مخفی و مسلحانند و زنده دستگیر نخواهند شد. متهمان برای کاستن و یا متوقف کردن فشارهای فوق بشری در مسیر کشف مسایل مهمتر، به اجبار به مسایلی اشاره می‌کردند و یا نام افرادی را بر زبان می‌آوردند که به نظرشان اهمیت کمتری داشتند. البته همیشه امکان خطا در تشخیص وجود داشت چه بسا مواردی که موضوع را خرابتر و برای بازجویان امکان تازه‌تری برای کشف اسرار فراهم می‌ساختند.

۷- به یقین در میان اسناد بازجویی‌های آنچنانی، پرونده‌های زیادی وجود دارند که متهمان داستانهایی از گول خوردگی و بیاطلاعی و بی خبری از دستاوردهای انقلاب "شاه و مردم" و زحمات بیدریغ "شاهنشاه آریامهر" در پیشرفت و آبادانی کشور و رضایت خاطر دهقانان و کارگران که حتا موجب سفید شدن موی سر "اعلیحضرت" گشته‌است و یا از مراحم و بخشش ملوکانه و... به هم بافته‌اند. موارد نه چندان اندکی از نوشتن نامه و یا تقاضای عفو و بخشش از "ذات اقدس ملوکانه" وجود دارند که متهم به ناچار و برای خلاصی از تهدیدها و صحنه‌سازیهای وحشت‌آور و یا از سرگیری شکنجه‌های طاقت فرسا و غیره بدان تن سپرده‌است. با این همه، بیشتر این متهمان در دادگاه‌ها از پذیرش اتهامات خودداری و یا به لحاظ حقوقی از خود دفاع می‌کردند و در موارد متعددی صلاحیت دادگاه و رژیم شاه را به زیر سؤال میکشیدند.

۸- در این اسناد همچنین مساله سپردن تعهد هنگام آزادی نیز وجود دارد. در آن سالها وضعیت طوری بود که هر گونه سرسختی و امتناع از امضای برگه تعهد، خود نوعی تعصب مبارزاتی محسوب می‌شد که با محتوای انکارها در پرونده‌ها همخوانی نداشت. دادن تعهد به ویژه برای کسانی که قصد ادامه فعالیت داشتند، مساله مهمی بود. هیچ مبارزی حاضر نبود در این گذرگاه، ساواک را دست کم به خود حساس کند. در این موارد نیز به هیچ وجه از رعایت حقوق شهروندی خبری نبود. این برگه‌ها چاپی و کلیشه‌های بودند که به جز برخی استثناء افراد با امضای خود متعهد می‌شدند که پس از آزادی دیگر گرد هیچ فعالیتی نگردند و در صورت مشاهده موارد مشکوک و یا تماس "عوامل مخالف یا خرابکار" و غیره موضوع را بلافاصله به مسوولان گزارش نمایند. در واقع این تعهد هیچ اهمیتی نداشت و امضای آن نیز هیچ گاه مانعی برای کسی که قصد ادامه داشت ایجاد نمی‌کرد. اما به هر حال باید جزو اسناد ساواک باشد.

۹- همه آنانی که بار اول و یا حتی بار دوم دستگیر و به زندانهای کوتاه مدت محکوم میشدند ولی چندی پس از آزادی، دوباره به فعالیت ادامه میدادند و یا سر از تیمهای چریکی در میآوردند، هریک به فراخور موقعیت خود این شیوهها را با موفقیت به کار بستند. چنین پروندههایی علیالقاعده باید در آرشیو ساواک موجود باشد.

۱۰- روی دیگر بفرنجی چنین اسنادی، مسایل مربوط به مقاومت و ایستادگی در دادگاههای نظامی، دفاع حقوقی، رد صلاحیت دادگاههای فرمایشی نظامی و دفاع از افکار و عقاید سیاسی، افشای شکنجههایی که بر آنان روا شده، و در موارد بسیاری تبدیل دادگاه به امکانی برای افشاگری علیه دیکتاتوری رژیم و سلطه آمریکا بر کشور و غیره است. در کتاب چریکها به صورت پراکنده و البته گزینشی مانند دادگاه نظامی چریکهای سیاهکل اشارات منقطع و پراکنده شدهاست اما از دیگر ایستادگیها در دادگاهها خبری نیست.

روشن است که در دادگاههای نظامی متهمان به طور کلی برخوردارهای مختلفی داشتند. از سرود خوانی تا کوتاهآمدن تاکتیکی و یا واقعی از روی پشیمانی و یا به امید رهایی از مجازاتهای سخت خارج از تحمل!

۱۱- با توجه به محتوای ابراهامامیز و مخلوطی از موارد درست و نادرست در اسناد، باید به اسناد و مدارکی که اصولاً به دست ساواک نیفتادهاست نیز اشاره کرد. در خانهای تیمی، اسناد و امکانات طبقهبندی شده چریکی به ترتیب اهمیت با نامهای دو صفر؛ صفر؛ و "یک" و "دو"، نگاهداری میشدند. به هنگام شروع درگیری، وظیفه مقدم و از پیش تعیینشده یکی از اعضای چریک این بود که بلادرنگ آنها را آتش بزند. اجرای این وظیفه به دلیل معطلی در سوختن مدارک و یا شعلهور شدن آتش یا دستپاچگی معمولاً با مرگ حتمی همراه بود. اسناد و امکانات طبقهبندی شده شامل موارد زیر بود:

"دو صفر" - مربوط به کلیه امکانات و قرارهای زندهای بود که با لو رفتن آنها بلافاصله جان افراد و یا امکانات مهم در خطر قرار میگرفت.

"صفر" - مربوط به امکانات بالقوه و منابع کمکهای مالی و تدارکاتی بود که با لو رفتن آنها بتدریج مورد شناسایی و ضربات ساواک قرار میگرفت.

"یک" - مجموعه مسایل مربوط به آییننامهها، یادداشتها، نامهها و مقالات و کتابها و تحلیلهای درونی و نیز فرمولهای مواد منفجره و وسایل نظامی موجود در خانه تیمی مانند نارنجک و اسلحه و پول را دربر میگرفت که در صورت امکان باید با خود میبردند.

"دو" - مربوط به کلیه امکانات درون خانه تیمی مانند تایپ، چاپ و صحافی، استنسیل و فیلم و نظایر آن ها بود. کل مدارک و امکانات طبقهبندی شده عموماً در خانهای تیمی چریکی وجود داشتند. این مدارک به هیچوجه نمیبایست به دست ساواک میافتاد و در واقع طی تمام درگیریهای مسلحانه خانهای تیمی با ساواک و کمیته مشترک (بعد از پشتسر گذاشتن تجارب اولیه)، اسناد و منابع طبقهبندی شده چریکها هیچگاه سالم به دست ساواک نیفتاد. در واقع اسناد مهمی جز مثنی اشیاء و وسایل سوخته و حداکثر نیمسوخته به چنگ ساواک نیفتادهاست.

با توجه به شرایط مبارزه و آمادگی و واکنش سریع چریکها برای نابودی امکانات و مدارک و اسناد درون سازمانی، ساواک عملاً آگاهی چندانی از مدارک درونی چریکها به دست نیآورد. در موارد معدودی ساواک برای برنامههای خاص خود دست به سند و مدرک سازی زد که بلافاصله توسط چریکها تکذیب شد. بنا براین بخشی از اسناد و مدارک درونی چریکها اصولاً وارد آرشیو ساواک نشدند.

به اعتقاد من تنوع و گوناگونیهای پیچیده محتوای نادرست با حقایق و واقعیهای بازگو شده در سلولهای انفرادی و در شرایط سکوت و تنهایی طولانی مدت با بدنههای مثلثشده و تهدیدها و نمایشات دلهره آور و هراس دایمی از شکنجه و مرگ، آن چنان تنیده شدهاست که به جز کسان نزدیک و همکاران تشکیلاتی آنان، امکان تفکیک سره از ناسره میسر نیست.

در مورد آثار و تأثیرات شکنجه و این که تا چه حد میتوان در مقابل آن مقاومت کرد و در پراتیک واقعی مقاومتها تا چه زمانی و تا چه حد و حدودی صورت گرفته یقیناً در لابلای اسناد بازجوییهای ساواک میتوان چیزهای زیادی یافت. با بازگشایی درهای بایگانی اسناد شکنجه ساواک و مطالعه و بررسی آن این مسایل روشن میگردد. بحث در مورد حد مقاومت در زیر شکنجه و مسایل آن مقوله دیگری است که باید جداگانه به آن پرداخت. اما به نظر من هیچ ابر مردی وجود ندارد که بتواند در برابر انواع شکنجههای جسمی و روانی سیستماتیک با کمک پزشکان و امکانات دارویی برای جلوگیری از مرگ شکنجهشوندهگان، برای مدت طولانی مقاومت کند. انسان از پوست و گوشت و خون و روان ساخته شده و تحمل آن در برابر شکنجههای بسیار حساب شده ناشی از شناخت نقاط بسیار حساس درد و رنج جسمی و روانی، نامحدود نیست.

### **پروندهسازی و یا حذف پرونده!**

در برخورد با جایگاه و موقعیت اسناد امنیتی رژیم شاه باید به موارد مهمی مانند کیفیت و شیوههای تهیه و تنظیم اسناد اشاره کرد. تهیه اسناد و بایگانی در همه ادارات و در همه دولتها امری جاری و جزء الزامات کار اداری و از جمله موسسات امنیتی است. در نظامهای دیکتاتوری، این امور به درجات آلوده به فساد و رشوهخواری و رقابتها و تملقها و سوء استفاده از موقعیتهای شغلی نیز هست. نهادهای امنیتی نیز هیچگاه میرا از پروندهسازی و جعل و کاغذ بازی و یا حذف پرونده و پاک کردن هر گونه اثر و سندی نبوده و نیستند. در این حکومتها حذف و یا دستکاری در اسناد و حتی پروندهسازیهایی علیه مخالفان و منتقدان، از ترفندهای پایهای و همیشگی حیات و مدیریت کشوراست. یکی از

نمونه‌های شناخته‌شده جعل یا حذف پرونده، مربوط به ترور ظالمانه بیژن جزنی و هشت تن دیگر است. به جز اعترافات تهرانی شکنجه‌گر معروف ساواک در دادگاهی که پس از انقلاب تشکیل شد، هیچ پرونده‌ای که به شرح حقیقی و واقعی این کشتار بپردازد در آرشیوهای رژیم پیشین وجود ندارد. در کتاب "چریکها..." نیز تنها به اظهارات تهرانی در بازجویی و دادگاه استناد شده‌است. به هر حال در ادارات اطلاعاتی و امنیتی به دلیل کنترلی که دیکتاتورها برای امنیت و بقای خود بر این نهادها دارند پرونده سازی ناشی از فساد و رشوه‌خواری کمتر و در واقع پنهانی تر است. ساواک شاه نیز در "پرونده‌سازی" علیه مخالفان رژیم و در سرکوب مبارزان کم نداشت‌است. بیشتر مقامات امنیتی و تیمهای بازجویان شکنجه‌گر برای دریافت پاداش و رتبه و غیره با خود شیرینی و تملق، پرونده‌هایی با بزرگنمایی و حتا خلاف واقع در کشف و خنثا کردن فلان گروه برانداز و بهمان گروه خرابکار و غیره تنظیم کرده‌اند. طبیعی است که چنین پرونده‌هایی در مجموعه آرشیو کم نیستند.

اختلافات و رقابتهای میان نهادهای امنیتی و انتظامی رژیم مانند شهربانی و ساواک و رکن دو ارتش و ژاندارمری در سبکی و یا سنگینی پرونده ها و یا حدت و ضعف شکنجه‌ها گاه به طور مستقیم مؤثر بودند. رقابت شهربانی و ساواک پیرامون حوزه اقتدار هر کدام سرانجام به تشکیل "کمیته مشترک" انجامید. یک نمونه بارز پرونده سازی ناشی از اختلافات و رقابتهای شهربانی و ساواک مربوط به پرونده "حزب ملل اسلامی" در نیمه نخست دهه چهل است. یکی از اعضای این گروه در شهر ری به گونه اتفاقی به چنگ مأموران مبارزه با مواد مخدر میافتد. مامورین بی خیر از همه جا، به جای مواد مخدر به اسناد و مدارکی دست می‌یابند. چند تن از رهبران و تشکیل دهندهگان گروه برای این که بازداشت نشوند بدون هیچ برنامه‌ای به کوههای اطراف تهران متواری می شوند. آنان یک اسلحه کمربندی نیز با خود داشتند و بعد از یکی دو روز گرسنگی و تشنگی بازداشت میشوند. در این رابطه شهربانی در رقابت با ساواک، ماجرا را با تبلیغات پر سرو صدا در روزنامه‌ها منعکس میکند. پرونده‌سنگینی نیز برای این گروه تشکیل میدهد که هیچ تناسبی با محتوا و اقدامات این "حزب" نداشت‌است. در نتیجه کاظم بجنوردی به عنوان رهبر گروه حبس ابد و عباس مظاهری و ابوالقاسم سرحدی زاده از رهبران گروه به پانزده سال و بقیه به حبسهای پایینتر محکوم میشوند. در این پرونده رقابت میان شهربانی و ساواک نقش زیادی داشت. شهربانی برای این که توان خود را به رقیب خود نشان دهد این چنین بر بار این پرونده افزود و عده‌ای را به ناحق سالها در زندان نگاهداشت. اما یکی از مشهورترین این پرونده‌سازها مربوط به پرونده زنده‌یادان خسرو گل‌سرخ و کرامت دانشیان است. آقای عباس سماکار یکی از شاهدان زنده این پرونده در خاطرات زندان خود، به طور مشروح به این موضوع پرداخته و به طور مشخص جزئیات و شرایط و مراحل تکوین پرونده سازی ساواک تا دادگاه نظامی ارتش را عیان ساخته است. سماکار نشان میدهد که مقامات و مسوولان ساواک با یک نقشه دقیق و بزرگ نمایی و پاپوش‌سازی همراه با تهدید و نیرنگ و شکنجه، پرونده‌های بسیار سنگین و خلاف واقع برای عده‌ای از روشنفکران و هنرمندان سرهم کردند تا با تشکیل دادگاه علنی و نشان دادن عجز و ترس متهمان به اصطلاح مسلح، از یک سو بهره‌برداری تبلیغاتی به سود کارآیی خود و خوشآیند شاه و نظام حاکم کرده باشند و از سوی دیگر چهره ستیزنده و آشتیناپذیر رزمندگان چریک را مخدوش سازند. اما در واقع و در نهایت با ایستادگی حقوقی و سیاسی و شخصیتی برخی از متهمان و موضعگیری قاطع خسرو گل‌سرخ و کرامت دانشیان، همه هدفهای این ماجرا نقش بر آب گردید. در این میان تعدادی از متهمان این پرونده به حبسهای سنگین ابد و تعدادی با محکومیت سبک روبرو شدند. ساواک شاه برای سرپوش گذاشتن بر این رسوایی، آن دو عزیز را اعدام کرد.

حال با کتابی روبرو میشویم که نویسندگان آن چنان از اسناد سخن میگویند که تو گویی اسناد آنچنانی حتا میتوانند روح و جان همه رویدادها و روندها را توضیح دهند. محمود نادری در مقدمه کتاب به جنبه‌های مثبت و منفی و شرایط اقرار گیری و حتا شکنجه در بازجوییها هرچند به اختصار اشاره میکند اما در تحریر مجموعه کتاب خود عامل شکنجه‌های جسمی و روانی را عملاً نادیده میگیرد. ایشان چنان به این "اسناد" (اسنادی که با درک و بینش و لزوماً محدودیت سیاسی همان نگهبانان آرشیوها به طور نه هم‌جانانه و آزاد بلکه به صورت گزینشی از آن استفاده میکنند) حقانیت میدهد که تو گویی تنها مأخذ و یا تنها منبع توضیحگر تاریخ مبارزات فداییان خلق تا انقلاب بهمین است! نویسندگان در موارد متعددی با مصاحبه‌ها و برخی از نوشته‌های منتشر شده در خارج کشور و یا در سایتهای اینترنتی، صرفاً از موضع اسناد و آرشیو امنیتی گزینش‌شده‌اش برخوردار می‌کند. برای نفی و بیارزش نشان دادن نوشته‌های دیگران، یکسره خط بطلان بر هر نظر مخالف میل و قضاوتش درباره جنبش چریکی، میکشد! به هر حال از آرشیو اسناد امنیتی رژیم پیشین باید برای تکمیل اطلاعات گروه‌های مبارز استفاده کرد نه این که آن را مبنای شناخت و تاریخ آنان قرار داد. ولی برای کشف اعمال و سیاستها و اقدامات خلاف قانون و موازین و تجاوز به حقوق شهروندان کشور در رژیم شاه میتوان آن را مینا و پایه قرار داد. ادعای تاریخ نویسی از چنین اسنادی که مجموعه‌های از راست و دروغ، حذف و جعل و خودکامگی و اعمال ضد انسانی و غیر قانونی، پرونده‌سازی و غیره را دربرمیگیرد، چیزی جز "تاریخ‌سازی" به کمک اسناد رژیم ساقط شده شاه با اهرمهای قدرت دولتی جمهوری اسلامی، علیه مخالفان آن رژیم نیست!

### تاریخ نویسی! توسط پژوهشگران امنیتی!

نویسنده پیشگفتار کتاب چریکها در صفحه ۱۸ میگوید: "...اما "چریکهای فدایی" که موضوع پژوهش این کتاب است..." و در صفحه ۲۲ میگوید: "تاریخچه چریکهای فدایی خلق نیز که موضوع این کتاب است..." و در پایین همین

صفحه میگوید: "نگارنده برای تدوین این کتاب، اسناد بسیاری را که مشتمل بر بازجوییها، کیفرخواستها، گزارشها و مکاتبات اداری مراکز نظامی و اطلاعاتی است، ملاحظه کردهاست و همین جا، بر خود فرض میدانم که از مدیریت محترم مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی که این فرصت را برای اینجانب فراهم ساختند؛ صمیمانه سپاسگزاری کنم." خوب روشن است نویسنده عملاً در جلد یک پژوهشگر سیاسی وارد میدان شدهاست. اما وی به هیچ وجه واجد صفات و مشخصات اولیه یک پژوهشگر متعارف نیست. نویسنده یا نویسندگان در بهترین حالت پژوهشگران امنیتی هستند که بنا بر سفارش و پروژه معینی به کار مطالعه اسناد بازجوییهای ساواک و تدوین کتاب دست زدهاند. آنان بدون جهت گیری خاص به دنبال حقیقت نگشتهاند. چرا که در تلاش برای کشف به اصطلاح حقیقت، مبنای اولیه کار پژوهش را رسماً زیر پا میگذارند. از پایباترین اصول کار تحقیق برخوردار از روح حقیقتجویی است. با داشتن چنین روحیه و انگیزه حقیقتجویی است که پژوهشگر قدم در راه تحقیق میگذارد. هر پژوهشگر حرفهای به مانند عقاب تیزبینی، به دنبال همه متنها و کتابها و مقالات نوشته شده و به ویژه همه منابعی که دیگران در باره موضوع مورد پژوهشاش گفته یا نوشتهاند میگردد. با جمعآوری و مطالعه و بررسی و نقادی همه آنان، چه در آغاز و چه در جریان پژوهشاش فرضها و استنباطهای اولیه خود را واریسی میکند تا به نتیجه برسد. با این شیوه است که کار پرزحمت پژوهشی دنبال و با رعایت مسایل حقوقی و صحت و نادرستی منابع موجود و غیره به پایان میرسد. در این جا باید از پژوهشگران امنیتی ما این پرسش ساده را مطرح کرد که برای تدوین تاریخچه فداییان از کنشهای اولیه تا انقلاب بهمن، دنبال کدام منابع نوشتاری اعم از روزنامهها، مقالات، کتابها، مصاحبههای منتشر شده از بازماندگان آن سالها و هر منبع اطلاعاتی غیر از اسناد ساواک شاه، گشتهاند؟ به نظر میرسد که نویسندگان کتاب حتماً انتشارات بیرونی سازمان چریکها نظیر اطلاعاتیها، بیانیها، یادنامهها و بسیاری از نوشتههای منتشر شده طی سالهای پیش از انقلاب را نیز نادیده گرفتهاند. گرچه از متن کتاب چریکها بر میآید که نویسندگان آن، همه منابع نوشتاری مربوط به چریکهای فدایی را در اختیار داشتند، اما همان طور که شخصی بنام محمود نادری در پیشگفتار کتاب به روشنی بیان میکند، تنها و تنها بر اساس اسناد بازجوییها و کیفرخواستها و... تاریخچه فداییان خلق را از کنشهای اولیه تا انقلاب بهمن تحریر کردهاند. آنان با این مبنای عجیب و غریب! به منابع هنوز سری! استناد میکنند که هیچ کس تا کنون به آنها دسترسی نداشتهاست. آیا میتوان چنین کاری را "پژوهش" نامید؟ آیا میتوان نویسنده یا نویسندگانی با چنین کاربایهای را پژوهشگر خواند؟ مسلماً خیر! گرچه کتاب به طور حسابشدهای با ادبیات نوشتاری متفاوت از فرهنگ امنیتی حاکم تحریر شده، اما نمیتواند خواننده آگاه را چنان مجذوب خود کند که حتی از محتوا و روش و به ویژه مبنای مورد اتکاء آن غافل نماید. اگر امکان طرح دعاوی وجود میداشت، چنین نویسندگانی را باید به اتهام اقدام مجرمانه از درجه شدید و سنگین، به دادگاه صالحه معرفی کرد تا روشن شود تکیه و استناد به شکنجه با هر شکل و محتوایی جرم است. هیچ کس حق ندارد به اعترافات که ناشی از شکنجههای جسمی و روانی است استناد نماید چه رسد به اینکه مبنای کار پژوهشی خود قرار دهد! از نظر حقوق و میثاقهای بینالمللی انجام شکنجه با هر شکل و شرایطی جرم محسوب میشود. همه دولتهای دیکتاتور در جهان نیز رسماً این میثاقها را پذیرفتهاند. هرچند در زندانها شکنجههای جسمی و یا روانی صورت میگیرد. اما همه آنها دور از چشم ناظران و منتقدان و در نهانگاهها و در پستوهای زندانهای متعدد، پنهانی صورت میگیرد. مقامات نیز با انکار و تکذیب مداوم سعی میکنند خود را میرا از شکنجه معرفی کنند. روشن است که موضوع مورد بحث ما مربوط به دوره جمهوری اسلامی و ماجرای همیشگی شکنجه و اعتراف گیریهایی دیرینه در این نظام هم نیست. در مورد شکنجه توسط ساواک، میان دگراندیشانی مانند ما با جمهوری اسلامی اختلاف جدی وجود ندارد. یعنی احتیاج به کوششی مضاعف نیست که ثابت کنیم که در رژیم شاه شکنجه وجود داشته و پژوهشگر امنیتی ما بگوید نه! دروغ است! اتهام است! و... در این جا بحث بر سر اصل شکنجه نیست، حتی بحث بر سر بررسی نحوه شکنجه و شدت و یا ضعف آن و یا تشخیص میزان جرایم و خلاف حقوق بشری "شکنجهکنندگان" هم نیست. آنچه که موضوع را بکلی عجیب و غریب میکند استفاده از اسناد شکنجه برای مقاصد سیاسی و یا پژوهشی و غیره "علیه شکنجهشدگان" است.

### **تکیه به اسناد شکنجه علیه شکنجهشدگان جرم است.**

اتکاء به اسناد شکنجه توهین به ملت ایران است. توهین به انقلاب ملت ایران علیه ظلم و جور رژیم محمدرضاشاهی است. انقلاب ملت ایران بساط ساواک و شکنجه خانها و کیفرخواستها و دادگاههای نظامی و همه متعلقات ظالمانه آن را متلاشی کرد. از اولین ثمرات جنبش انقلابی مردم، حتی پیش از این که رژیم شاه سقوط کند، توقف کارخانه شکنجهها و سپس انحلال ساواک و آزادی همه زندانیان سیاسی و از جمله اعضا و هواداران سازمان چریکهای فدایی خلق ایران و استقبال شورانگیز مردم از کلیه زندانیان سیاسی بود. آری تنها با انقلاب ملت ایران بود که "ساواک" منحل شد و همه آن رجالها که نامشان "بازجو"، "مقام امنیتی"، "رکن دوم"، "دادگاه نظامی"، "کیفرخواست نویس"، "دادستان"های گوش به فرمان و خیل عظیم مأموران امنیتی و... فرار را برقرار ترجیح دادند و دستگاه ظلم و شکنجه برای مدتی تعطیل گردید.

کار مجرمانه و نه فقط ضد اخلاقی نویسندگان کتاب با همدستی "مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی" چنان سنگین و قبیح است که کلمات قادر به توضیح آن نیستند. ساواک شاه منحل گردید. اما فقط چند تن از همان بازجویان تولید کننده اسناد به چنگ انقلابیون گرفتار شدند. با توجه به آن فضای خشم و عصیت عمومی، بقیه



شانس آوردند که به موقع گریختند. حسینی جلاد اوین هنگام دستگیری خودکشی کرد و پس از پنجاه و چند روز مرد. در آن شرایط اگر همه آن رجالهای اسناد ساز، گرفتار میشدند تقریباً مرگشان حتمی بود. حال مؤسسه مطالعات کذا و نویسنده مجهولی به نام محمود نادری، صرفاً از دستپخت این دیوسیرتان، تاریخچه و هویت فداییان پیش از انقلاب را رقم میزنند!!

در این جا من به چند منبع منتشر شده که مستقیم و غیر مستقیم به روندهای مبارزاتی چریکهای فدایی خلق مربوط میشوند اشاره میکنم تا معلوم شود که نویسنده و مؤسسه مطالعات چه تعمدی در کار مجرمانه خود داشتهاند. معرفی این منابع به معنای قبول و یا رد همه مطالب آنها نیست. اما یک پژوهشگر با پرنسیب لزوماً باید همه را مورد بازبینی موشکافانه قرار دهد تا بتواند از میان انبوهی از مطالب متفاوت و حتی ضد و نقیض راه خود را برای دستیابی به حقیقت بگشاید.

۱- کتاب "جنگی در باره زندگی و آثار بیژن جزنی" مجموعه مقالات توسط انتشارات خاوران در ۱۵۰۰ نسخه در بهار سال ۱۳۷۸ در پاریس چاپ و منتشر شد. این کتاب حاوی بیست و شش مقاله و مطلب متنوع و یادواره که توسط بیست و شش تن از فعالان با گرایشهای فکری مختلف در باره بیژن جزنی و پارهای از مبارزات چریکها است. این کتاب به هر حال یکی از منابع مهم برای شناخت سیر مبارزات بیژن جزنی و تا حدودی چریکها محسوب میشود. اما نویسنده کتاب چریکها... جز در پارهای اشارات گزینشی به نوشته خانم میهن جزنی که در یک مجله چاپ شده بود به هیچ یک از مقالات این کتاب اشاره‌های نمیکند.

۲- کتاب "شورشیان آرمانخواه - ناکامی چپ در ایران" نوشته آقای مازیار بهروز در سال ۱۳۸۰ در تهران منتشر شد. اما نویسنده کتاب چریکها... فقط یک جا در صفحه ۶۴۳ موقعی که میکوشد چریکها را وابسته مالی بیگانه معرفی نماید عبارتی از صفحه ۱۲۷ کتاب آقای بهروز نقل میکند که خود آقای بهروز از آقای ماسالی موضوعی را نقل میکند که ناقص و نامعلوم است. به هر حال نویسنده حتی کتاب آقای بهروز را که به مسایل چریکهای فدایی خلق (هرچند با اطلاعات کم و نواقص بسیار) برخورد میکند نادیده میگیرد.

۳- چند مصاحبه کوتاه با برخی از بازماندگان آن سالها در نشریه آرش (شماره ۷۹)، درج شده که مربوط به برخورد با برخی مطالب کتاب شورشیان آرمانخواه است.

۴- کتاب "من یک شورشی هستم" خاطرات زندان نوشته عباس سماکار در سال ۱۳۸۱ در تهران منتشر شد. در این کتاب سماکار با تشریح و توصیف شکنجههایی که خود از سر گذرانده خوانندهگان را با "معنا"ی واقعی شکنجه و درد طاقت فرسای شلاق آشنا میکند. در این کتاب وصیت نامه کوتاه خسرو گلسترخی درج شده که سطر اول آن با این عبارت آغاز میشود: "من یک فدایی خلق ایران هستم و شناسنامه من جز عشق به مردم چیز دیگری نیست." چنین کتابی که در همان تهران چاپ و منتشر شده به کتاب پژوهشگران امنیتی راه نیافته است.

۵- کتاب "سیر تحول جنبش چپ ایران و عوامل بحران مداوم آن" نوشته حسن ماسالی در سال ۲۰۰۱ در خارج کشور منتشر شد. در صفحه ۲۴۱ و ۲۴۲ این کتاب تنها کلیشه روزنامه اطلاعات مورخ ۲۰ اردیبهشت و دو خرداد سال ۲۵۳۵ (۱۳۵۵) چاپ شده است.

۶- کتاب "داد و بیداد"، نخستین زندان سیاسی زنان به کوشش ویدا حاجبی در دو جلد در خارج از کشور منتشر شد. جلد اول آن در سال ۱۳۸۲ در تهران منتشر شد. متأسفانه هر دو جلد آن اکنون نزد من نیست و نتوانستم نگاهی به آن ها بیندازم تا مشخصات دقیقتر آن ها را قید کنم. کتاب داد و بیداد حاوی خاطرات زندان بیش از سی تن از زنان زندانی سیاسی زمان شاه است که هر پژوهشگر واقعی تاریخ مبارزات چریکهای فدایی خلق جداً به مطالعه آن ها نیاز دارد. با وجود این که یک جلد آن در ایران چاپ و منتشر شده است اما تاریخنگاران اطلاعاتی- امنیتی ما حتی نامی از آن نبردهاند.

۷- کتاب "اعترافات شکنجهشدگان" - زندانها و ابراز ندامت‌های علنی در ایران نوین- نوشته پروان آبراهامیان و ترجمه رضا شریفیا در سال ۲۰۰۳ در سوئد چاپ و منتشر گردید. این کتاب گرچه احتیاج به تصحیح و تدقیق دارد اما یکی از منابع تحقیقی پایهای در مورد اعترافات زیر شکنجه و مسایل بازجویی است. از همین نویسنده کتاب "ایران در میان دو انقلاب" که پیشتر منتشر شده مطالبی مربوط به مبارزات چریکهای فدایی خلق درج شده است. در ضمن کتابی به نام "تاریخ بیست و پنج ساله تا انقلاب بهمن ۵۷" نوشته سرهنگ غلامرضا نجاتی سالها پیش منتشر شده بود که چندین صفحه به مبارزات چریکها اختصاص دارد. (من دو کتاب اخیر را سالهای پیش مطالعه کردم که متأسفانه در اختیار ندارم).

۸- کتاب "سفر با بالهای آرزو" - شکل گیری جنبش چریکی فداییان خلق؛ انقلاب بهمن و سازمان فداییان خلق اکثریت- نوشته نقی حمیدیان در سپتامبر ۲۰۰۴ در سوئد منتشر شد. نویسنده کتاب چریکها، از انتشارات خارج کشور بی خبر نیست. هر جا که برای اثبات نظر خود لازم ببیند به آن ها اشاره میکند و اغلب آنها را نادرست و بدور از حقیقت معرفی میکند. کتاب من در ایران چاپ نشد اما نسخههای متعددی در کشور دیده شد و بیشک نهادهای امنیتی نیز به آن دسترسی داشتهاند. چندین نسخه از این کتاب و بیشتر کپی بخش نخست آن در ایران دست به دست گشته است

نویسنده کتاب چریکها... در سراسر کتاب قطور خود هیچ اشاره‌ای به این کتاب نمیکند. از نویسندگانی که از امکان انحصاری دسترسی به منابع مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی جمهوری اسلامی بر خور دار است و مدعی است که موضوع کتابش پژوهش در باره چریکهای فدایی خلق است آیا پذیرفتنی است که از وجود کتابی که بیشتر

مسایل آن مربوط به مسایل پشت صحنه و مناسبات و روابط درونی مبارزان آن دوره است به کلی بی اطلاع باشد؟! به ویژه آن که بخش قابل توجهی از مطالب کتاب من، به نقل از زنده‌یاد عباس مفتاحی یکی از بینانگزاران چریک‌های فدایی خلق است. این مطالب یکی از منابع بسیار مهم در زمینه شکل‌گیری (همان نخستین کنشها) و مناسبات درونی یکی از دو گروه تشکیل دهنده چریک‌ها است. طبیعی است که به دلیل عدم تمرکز اطلاعات، کتاب من نه کامل است و نه من هیچ ادعای تاریخ نویسی کرده‌ام. اما متأسفانه نویسنده یا نویسندگان کتاب چریک‌ها... دور این مطالب را خط کشیدند تا پروژه خاصی را بدون دغدغه علیه هرچه که جنبه ارزش و اعتبار انسانی و مبارزاتی چریک‌ها دارد حتا از ضمیر خاطرهای سیاسی صدها هزار از مبارزان و علاقمندان آن دوران پاک کنند.

۹- کتاب "حماسه مقاومت" از انتشارات سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران است که پیش از انقلاب منتشر شد و در سال‌های اخیر نیز توسط خود اشرف دهقانی تدقیق و منتشر شد و کتاب "بذره‌های ماندگار" نوشته اشرف دهقانی که در آوریل ۲۰۰۵ منتشر شد که به مسایل فرار از زندان و جریان پیوستن به سازمان و غیره می‌پردازد. و نیز کتاب "سرود پایداری" خاطرات مادر سنجرى در زانویه ۲۰۰۵ در خارج از کشور منتشر شد که روایتی است از زبان مادر دو چریک جان باخته فدایی خشاریار و کیومرث سنجرى!

این کتابها را من در اختیار دارم و احیاناً منابع دیگری هم وجود دارد که از آنها بیاطلاع هستم.

۱۰- در سایتهای اینترنتی شاخه‌های مختلف فدایی مطالب متعددی پیرامون تاریخچه چریک‌های فدایی وجود دارد که هر پژوهشگری حقیقتجویی باید آنان را مطالعه نماید.

۱۱- به مجموعه انتشارات خارج کشور و از جمله نشریه ۱۹ بهمن، نیز باید مراجعه کرد.

### تاریخ نویسی؛ عرصه دیگری از مبارزه!

به گمان من روح کلی و هدف و مقصود اصلی تحریر کتابی با پشتوانه اسناد گزینشی گزارشات دوایر امنیتی و بازجوییهای مبارزان اسیر، از سر بازکردن تاریخی یکی از رقبای سیاسی روحانیون حاکم در یک دهه پیش از انقلاب است.

نویسندگان کتاب کوشیدند در پروژه تاریخ سازی جمهوری اسلامی، فضای سیاسی سالهای پیش از انقلاب را از هر نوع رقیبی پاک کنند و روحانیون سنتی به رهبری آیتالله خمینی را به عنوان یگانه جریان همیشه فعال و مبارز آشتی ناپذیر با رژیم شاه معرفی کنند. آنان پس از انقلاب و کسب قدرت دولتی تمام رقبای سیاسی خود مانند مجاهدین خلق، جبهه ملی و نهضت ملی، حزب توده و کلیه نیروهای چپ را سرکوب کرده و از صحنه فعالیت سیاسی بیرون رانند. آنان با بهره‌گیری از همه امکانات دولتی بر پروسه مبارزاتی پیش از انقلاب رقبای سیاسی خود نیز خط بطلان کشیدند. برای هریک از آنان پرونده سازی کردند. به تخریب شخصیتی و مبارزاتی (آن هم به طور یک جانبه و با سوء استفاده از آرشیوهای امنیتی رژیم سابق)، دست زدند. حال نوبت به چریک‌های فدایی خلق رسید. اما در این زمینه دستشان به طور جدی خالی است. جانفشانیهای چریک‌ها زبانزد خاص و عام است. در دهه پایانی رژیم شاه، چریک‌های فدایی خلق پس از حمله به پاسگاه ژاندارمری سياهکل، مبارزهای سرسختانه و جسورانه و آشتیناپذیر با رژیم دیکتاتوری شاه در پیش گرفتند. ایستادگی و مقاومت چریک‌ها در زدو خوردهای مسلحانه خیابانی و در شکنجه‌گاههای اوین و "کمیته مشترک ضد خرابکاری" و در دادگاههای نظامی، آن چنان انعکاسی در جامعه داشت که حتا به گوش شاه هم رسید. // تأثیر جنبش چریکی چنان گسترده بود که حتا در گفتگوهای خصوصی شاه با وزیر دربارش بازتاب یافت. گزارش شده که او در یک مورد در ۲۳ دی ۱۳۵۴ گفته است: "عزم و اراده آن‌ها در نبرد اصلاً باورکردنی نیست. حتا زنها تا آخرین نفس به جنگ ادامه می‌دهند. مردها قرص سیانور در دهانشان دارند و برای این که دستگیر نشوند خود کشتی میکنند." شاه، حتا زمانی که میخواست خودش را رهبری مدرن و آزاداندیش نشان دهد، مشهور بود که زنان را پایین تر در نظر می‌آورد. شگفتی او نسبت به رفتار چریک‌های زن نمونه دیگری از تأثیر این جنبش بر عالیترین مقام رژیم شاهنشاهی بود. (از کتاب شورشیان آرمانخواه نوشته مازیار بهروز صفحه ۱۰۴-۱۰۵ چاپ شمشاد تهران ۱۳۸۰. سخنان شاه از کتاب خاطرات علم وزیر دربار شاه است. من این کتاب را سالهای پیش خواندم اما متأسفانه در اختیار ندارم.)

نویسنده کتاب چریک‌ها از منابع بالا بی خبر نیست. اما وجود آنان را آگاهانه نادیده می‌گیرد تا اتکاء صرف به اسناد بازجوییهای رژیم پیشین را به حق جلوه دهد. وی در صفحه ۲۲ پیشگفتار خود می‌گوید: "... ناگزیری از بابت تکیه بر اسناد از آن رو بوده‌است که بازماندگان چریک‌های فدایی بنا به هر علتی، از جمله، ایفای نقش حاشیهای در جریان فعالیت‌های دهه پنجاه گروه، کمتر خاطرات خود را نوشته‌اند و یا بیان کرده‌اند. اگر چند کتاب در این باره انتشار یافته؛ عموماً در برگیرنده حوادث پس از انقلاب اسلامی است که البته آن نیز برای تدوین تاریخچه این دوران، بسیار ناکافی است."

دروغجویی هم حدی دارد. چه کتابهایی مورد نظر شما بوده که ناکافی هستند؟ آیا هیچ ضرورتی در نام بردن یکی دوتا از آن کتابهای "بسیار ناکافی" احساس نکردید تا دست کم خوانندگان عادی کتابتان را متقاعد کنید که دست یازیدن به منطق و مند مخرب و مجرمانه اسناد شکنجه‌خانها واقعا از روی "ناگزیری" بوده‌است؟ نه! موضوع به همین سادگیها نیست. موضوع در تخریب هویت مبارزاتی چریک‌های فدایی خلق است. موضوع بر سر تاریخچه مبارزاتی یک دهه پیش از سقوط رژیم شاه است. موضوع مربوط به کشمکشهای فکری سیاسی میان ایدئولوژیهاست. در این جا نیز کشمکش ایدئولوژی نظام حاکم با یکی از دگراندیشان سیاسی پیشین ادامه دارد، آن

هم نه پیرامون مسایل زمان حاضر و نه فعالیت‌های جاری و آینده بلکه پیرامون مبارزات یکی دو دهه پیش از انقلاب! در یک کلام موضوع مربوط به کشمکش بر سر تاریخ مبارزات ملت ایران در چند دهه پیش از انقلاب است. ببینید اولین جملات آغازین پیشگفتار کتاب با چه لحن و مضمونی شروع میشود: "اگر بتوان چند عملیات نظامی و یا درگیری‌های مسلحانه‌ای که بین مأمورین ساواک و کمیته مشترک ضد خرابکاری با اعضاء سازمانهای مسلح و مخفی را که در خلال سالهای ۱۳۵۷-۱۳۴۹ روی داد را "جنبش مسلحانه نامید، باید..."

خوب! من در این جا نه مدافع مشی مسلحانه چریکی هستم و نه در این نوشته قصد دارم به دفاع از آن حتا در آن سالها برخیزم! مبارزه مسلحانه در یک دهه پایانی رژیم شاه به موفقیت دست نیافت. آن شرایط و آن تلاشها دیگر تکرار نمیشود چرا که آن دوره به تاریخ پیوسته‌است. اما آیا ناکامی آن راه و روش مبارزاتی چریکها میتواند مستمسکی برای نفی همه ارزشهای معنوی و احساسی انسانهای شریف و شجاعی باشد که به قصد بهروزی و رهایی زحمتکشان کشورمان با دست خالی به جنگ دیو سرمست از پولهای نفتی رفتند؟ نفی هویت و موجودیت نسلی شوریده که به عشق بهروزی و رهایی زحمتکشان میهنمان قدم در راه مرگ گذاشته بودند، اگر نه ظالمانه بلکه دست کم بیانصافی و بیوجدانی محض است.

### جنبش مسلحانه؛ بی ریشه بود؟!

کتاب رویآوری به مبارزات قهر آمیز چریکی را تحت تأثیر جاذبه جهانی و رفتاری کاملاً تقلیدی معرفی میکند. کتاب علل و عوامل شورش روشنفکران انقلابی چه با گرایشات فکری مارکسیستی و چه مذهبی علیه استقرار رژیم خودکامه محمدرضاشاه را به کلی نادیده میگیرد. در آن سالها رژیم شاه علی‌رغم طواهر درخشان پیشرفت‌ها و نوآوری‌های شاهانه، سال به سال به سیاهچال تناقضات ذاتی خود فرو میرفت. همین تناقضات بودند که کل رژیم شاهنشاهی را با همه آن هیبت و زرق و برقهایش به ورطه سقوط کشاند. چریکها هم با تحلیلها و استراتژی سیاسی مبارزاتی خاص خود، علیه رژیم شاه مبارزه کردند و در بُعد کلی و عمومی آن در تعمیق و عیان کردن آن تناقضات نقش مؤثری ایفا کردند. با این حال نویسنده کتاب مزبور، هیچ گونه علل داخلی و انگیزه و انرژی درونی برای شورش جوانان و دست زدن به مبارزات مسلحانه قایل نیست.

به بیان دیگر نویسنده کتاب مدعی است که انگیزه شروع مبارزه مسلحانه به کلی وارداتی است. چرا؟ شاید ادعا کنند مبارزات ملت ایران در چند دهه پیش از آن تاریخ، همواره مسالمت‌آمیز و غیر مسلحانه بوده و هیچ پیشینه‌ای از مبارزات قهرآمیز با دیکتاتوری حاکم وجود نداشته‌است. شاید از نظر نویسنده همه گونه شرایط برای تلاشهای فکری و نظری و سیاسی و عملی مانند تشکیل احزاب و مبارزات مسالمت‌آمیز در کشور وجود داشت و دستبردن به سلاح فقط از وسوسه شورشگرانه جدا از توده و بدون هیچ پشتوانه‌ی مردمی ناشی شده‌است. چریکها نیز هیچ شناختی از اختناق و شرایط دیکتاتوری همپیوند با دولتهای بزرگ سلطه‌گر مانند آمریکا نداشتند. و هیچ تلاشی برای شناخت اوضاع کشور، جامعه و سطح رشد نیروهای اقتصادی و اجتماعی و سیاسی و فرهنگی صورت ندادند. ببینیم نویسنده برای این که جنبش مسلحانه چریکی را به مانند قارچ بدون هیچ ریشه و انگیزه و اصالتی معرفی کند در همان صفحه نخست پیشگفتار خود چگونه ادامه میدهد: "باید چرایی پیدایش این جنبش را در متن مبارزات مردم در برخی از کشورها، علیه اشغالگران و یا حاکمان مستبد و دیکتاتور خود جستجو کرد." با همین حکم کلی است که خواننده باید نتیجه بگیرد دلیل پیدایش جنبش مسلحانه در ایران در متن مبارزات مردم در "برخی از کشورها"؟ نهفته است و نه در متن مبارزات پر فرار و نشیب ملت ایران علیه دیکتاتوری! اما پژوهشگر محترم ما در صفحه ۲۲ پیشگفتار خود اثرات این بیریشه‌گی را این چنین بیان میکند: "آنچه برای نگارنده به هنگام تدوین اثر اهمیت داشت، بازیابی رخدادی است که بر کنشهای سیاسی جامعه سایه انداخته بود و راهی را برای سرنگونی رژیمی دیکتاتوری و وابسته نشان میداد..." چطور شد؟ با این گفته، شما صریحاً به درونزا بودن جنبش چریکی اعتراف میکنید چرا که جنبش چریکی بنا به گفته خودتان "راهی برای سرنگونی رژیمی دیکتاتوری و وابسته" نشان میداد پس چرا باید از بیرون از کشور و جامعه ایران نشأت گرفته باشد؟ از یک طرف فتوا صادر میکنند که علت پیدایی این جنبش را باید در متن مبارزات کشورهای دیگر جست ولی از طرف دیگر از آن به عنوان رخدادی نام میبرند که بر کنشهای سیاسی جامعه سایه انداخته و راهی برای سرنگونی دیکتاتوری حاکم بر کشورمان (صرف نظر از درستی یا نادرستی آن) نشان داد. آخر چگونه است که جنبشی بیریشه و تقلیدی با چند زدو خورد مسلحانه با مأمورین ساواک آن هم با مطالعه چند رمان انقلابی وارداتی، میتواند بر کنشهای سیاسی جامعه تأثیر بگذارد و حتا بر آن سایه بیندازد؟ این سایه‌انداختن بدون هیچ علت و انگیزه ناشی از متن مبارزات ملت ایران علیه حکومت شاه! بکلی بی معنا است. مثل این میماند که انقلاب الجزایر یا جنگ آزادیبخش ملت ویتنام یا حتا مثلاً هواپیما ربایی فلسطینیها و گروگانگیریهای متعدد در کشورهای دیگر همه میتوانستند بر کنشهای سیاسی جامعه ما سایه بیندازند؟! شما بدون این که متوجه باشید با این نظراتان رسماً میپذیرید که جنبش مسلحانه در یک دهه پایانی رژیم شاه بر کنشهای اولیه و ثانویه روحانیت سنتی مبارز و غیر مبارز و دیگران سایه انداخته بود! اگر این است پس چرا باید هیچ ریشه‌ای در میان مبارزات مردم ایران نداشته باشد؟ یعنی هر جریانی که به کسب قدرت سیاسی دست نمیباید حتماً دارای ریشه و انگیزه در درون کشور نیست. با چنین دلایلی دیگر چه ایرادی میتوان به همه دیکتاتوریهایی موجود در گذشته و حال وارد ساخت؟ شاید بگویید که چون چند سال بعد! در ایران انقلاب اسلامی شد، از این رو همه نوع مبارزات پیشین بی ریشه و انگیزه بودند؟! آیا با این ضد و نقیضگویی میشود تاریخنویسی کرد!

## آیا جنبش مسلحانه؛ "رفنار کاملاً تقلیدی" بود؟

حال برای روشن شدن بیشتر توضیحات بالا لطفاً بار دیگر به ادامه همان صفحه نخست پیشگفتار بنگرید: " یعنی انتخاب منشی مسلحانه به عنوان یگانه و یا مؤثرترین راه برای فایق آمدن بر دیکتاتوری شاه پیش از آن که انتخابی آگاهانه و از سر ناگزیری باشد، رفتاری کاملاً تقلیدی بود که جاذبه‌های آن، این تقلید را پنهان نگاه داشت." (تأکید با حروف درشتتر از من است). خوب روشن است که پژوهشگر ما معتقد است که جنبش چریکی در اساس چیزی جز "تقلید" نبود. شاید این نظر را کسان دیگری داشته باشند. در این جا بی مناسبت نمیدانم کمی بیشتر توضیح دهم:

## کانون جنبش اعتراضی کجا بود؟

برای توضیح این مساله باید نگاهی گذرا به شرایط یکی دو دهه پایانی رژیم شاه بیندازیم و ببینیم اوضاع و شرایط مبارزات سیاسی و اجتماعی چگونه بود. در آن سالها روندها و تحولاتی در سطح ملی و مشابه آنها در پاره‌ای از کشورهای جهان جریان داشت. میان بسیاری از کشورهای آمریکای لاتین و برخی از کشورهای خاورمیانه مانند ترکیه و ایران، از نظر سیاسی- اقتصادی و اجتماعی و اندیشه‌های سیاسی، مشابهتهای جدی وجود داشت. از یک طرف بین این جوامع در گذار از شرایط اقتصادی اجتماعی و فرهنگی ماقبل صنعتی (با درجات و سطوح مختلف) با جابجاییها در ترکیب قدرت حاکم، شباهتهای بسیار وجود داشت و از طرف دیگر در همه موارد با حکومتهای دیکتاتورهای نظامی یا فردی غیرمذهبی روبرو بودند که به درجات مختلف، سلطه و دخالت خارجی (به ویژه آمریکا) را در امور سیاسی، اقتصادی و نظامی و امنیتی و غیره کشورشان لمس میکردند. در این کشورها بتدریج جنبشهای توده‌های کم و بیش مستمر اعتراضی محدود میشد. دیکتاتورها به طرق مختلف این جنبشها را سرکوب کرده و از نفس انداخته بودند.

در کشورمان مبارزات خود به خودی کارگران و دیگر لایه‌های اجتماعی توده‌ها در شرایط متناقض رونق اقتصادی و اجتماعی اصلاحات شاه از یک سوی و تحکیم دیکتاتوری سیستماتیک فردی شاه و سرکوبهای خشن پیشگیریکننده اعتراضات از سوی دیگر، دچار افت محسوس می‌گردید. اما در مقابل، با گسترش شهرها و با افزایش سریع دانشکده‌ها و دانشگاههای مختلف در کشور و رشد کمی و کیفی جامعه فرهنگی و هنری، جنبشهای اعتراضی فزاینده در محیطهای روشنفکری و دانشجویی شدت یافت. در محیطهای دانشجویی، خواست آزادی و صدای اعتراض به دیکتاتوری نه تنها قطع نمیشد بلکه همواره جدیتر و رادیکالتر هم میشد. طی چندین سال دانشگاههای بسیاری از کشورها، مرکز و کانون مستمر اعتراض به نظم دیکتاتورهای خودی و سلطه خارجی آمریکایی و منبع تغذیه سازمانهای فعال سیاسی- روشنفکری شده بودند. در کشورمان، جریانهای فکری مدافع لایه‌های اجتماعی مذهبی - سنتی، که در پی قیام پانزده خرداد ۴۲ به شدت سرکوب شده بودند در وضعیت عقبنشینی و انفعال به سر میبردند. در پی سرکوب توده‌های، روحانیون پیرو آیتالله خمینی از استفاده از مهمترین ابزار تبلیغ مذهبی- سیاسی یعنی منابر منع شده بودند. دیگر منبری جز برای روضهخوانی و دعا و ثنا به ذات ملوکانه برای روحانیون معترض باقی نماند. وضعیت انفعال و خارج شدن از متن اصلی مبارزه علیه شاه، آنان را از هجوم بیشتر در نتیجه متلاشی شدن کامل مصون نگاهداشت. همین بیعملی و حفظ نیرو، نقطه قوت آنان در مراحل بعدی مبارزه و کسب قدرت سیاسی شد. در آن سالها برخی از روحانیون سنتی متوجه کانون فعال و زنده اعتراضی دانشجویی شدند. افرادی مانند آیتالله مطهری و برخی دیگر، از طلبخانها و منبرهای خود به سوی دانشگاه روی آوردند و گاهگاه در حسینیه ارشاد و در تریبونهای مجاز دانشگاهی به ابراز نظر میپرداختند.

## صدای آزادیخواهی ملت ایران علیه دیکتاتوری شاه!

از نظر فکر سیاسی طی دوران جنگ سرد و در مقیاس جهانی اندیشه‌های مارکسیستی- لنینیستی بر بخش وسیعی از جنبشها و انقلابات رهاییبخش سیطره داشت. تقریباً هیچ جنبش رادیکال اجتماعی نبود که تفکرات و گرایشات مارکسیستی در آن اگر نه مسلط بلکه نقشی جدی نداشته باشد. رهبران و مبارزان و ادامه دهندگان پیگیر این جنبشها، به اشکال مختلف تحت تأثیر اندیشه‌های مارکسیستی قرار داشتند و حتا از آن تغذیه میکردند. در کشورمان نیز همین وضعیت به وجود آمده بود. نظریات مارکسیستی بر کنشهای سیاسی جنبش اعتراضی روشنفکری سایه انداخته بود. برای اولین بار بخش جوان و نو جوی مبارزان مذهبی، به مطالعه برخی از آثار و ادبیات مارکسیستی روی آوردند. عده‌ای از آنان در اواسط دهه چهل، با تشکیل سازمان مخفی مجاهدین خلق ایران، راه نوینی متفاوت از مبارزات جریانات مذهبی پیشین، برای مبارزه با استبداد و دیکتاتوری در پیش گرفتند. با توجه به اوضاع و شرایط جدیدی که در کشور ما میگذشت، کانون و ثقل جنبشهای توده‌ای و طبقاتی، به محیطهای روشنفکری و دانشجویی منتقل شد. به همین دلیل کنشهای سیاسی آنان نیز بتدریج بر کل کنشهای سیاسی جامعه سایه انداخت. جنبشهای سیاسی جدید با ترکیب اجتماعی کم و بیش فعال و شیوه‌های بیسابقه مبارزاتی و اراده و عزم آرمانی در مبارزه با دیکتاتوری شاه، تبارز مییافتند. در حقیقت جنبش اعتراضی روشنفکری در غیاب اعتراضات توده‌ای، به مثابه بخشی از مردم ایران، به صدای آزادیخواهی و خشم کل ملت ایران علیه استبداد و دیکتاتوری فردی شاه تبدیل شد.

## مارکسیسم انقلابی!

نسل جدید مارکسیستهای ایران به مانند بسیاری دیگر از کشورهای مشابه در آمریکای لاتین، حاوی گرایشات انتقادی رادیکال نسبت به سلف نسل خویش هم بود. رهبران و سازماندهندگان و فعالان روشنفکری مارکسیستی، تقریباً پیوندی با جنبش طبقه کارگر و یا لایه‌های جدی و محسوسی از توده زحمتکشان نداشتند. آنان اندیشه و تفکر رهایی طبقات ستم‌دیده را بدون این که بتوانند پیوند مؤثری با جنبش هرچند محدود آنان داشته باشند، مستقل از خود آنان در میان روشنفکران و دانش جویان گسترش می‌دادند. در شکل‌گیری محافل و گروه‌های مخفی رادیکال، مبارزات اقتصادی خود انگیزه کارگران و به طور کلی مبارزات توده‌های اعتراضی عملاً جایی نداشت. چرا که چنین جنبش‌هایی دیگر به آن معنا وجود نداشت. آن میزان پراکنده اعتراضات و یا اعتصابات محدود کارگری نیز عموماً منقطع و کوتاه و مشخصاً اکونومیستی بودند و به همین خاطر بر انرژی و حساسیت فکری و عملی رادیکالیسم انقلابی آزادیخواهانه ضد دیکتاتوری تأثیر کاهنده داشتند. محافل و گروه‌های مبارز نیز پی در پی توسط ساواک متلاشی می‌شدند. این وضعیت جدا از عامل بیرونی سرکوبگری، به تأثیرات ریشه‌دار غفلت و سستی مبارزاتی و انحرافات نظری رهبران نسل پیشین نسبت داده می‌شد. قضاوت مبارزان مارکسیست انقلابی نسبت به رهبران حزب توده این بود که آنان در موقعیتهای تاریخی کودتای بیست و هشت مرداد سال ۳۲، توده آماده و تشکیلات سازمانیافته حزبی را با بی‌عملی و سست‌عنصری شخصیتی و با درکی غلط و فرصت‌طلبانه از اندیشه‌های اصیل مارکسیستی-لنینیستی، در دامن دشمن رها کرده و خود به خارج از کشور گریختند. از آن پس هرگز نتوانستند کاری جدی در مبارزات داخل کشور انجام دهند.

## مارکسیسم انقلابی و روشهای مستقلانه!

با توجه به مشابتهای اقتصادی و اجتماعی، شیوه‌ها و رفتارهای سیاسی و مبارزاتی نیروهای انقلابی خواه نا خواه به هم شبیه می‌شدند. آنان بر هم تأثیر می‌گذاشتند و متقابلاً تأثیر می‌پذیرفتند. تجربه موفقیت‌آمیز انقلاب کوبا مبارزان جوان در بسیاری از کشورها را متوجه امکانات نوین مبارزاتی و شیوه‌های متفاوت از مبارزات توده‌های پیشین ساخت. مبارزان برخاسته از محیط‌های روشنفکری که دیکتاتوریهای نظامی و فردی و غیره را برنمی‌تابیدند، در جستجوی راه‌ها و شیوه‌های تازه و غیر سنتی مبارزه، به تلاش دست‌زدند. کوشش برای یافتن "راه‌های میانبر" برای درهم شکستن دیکتاتوری و کسب قدرت سیاسی، بتدریج در سرلوحه تلاشها قرار گرفت و این هم مستلزم رهایی از سنگینی بار نظری مارکسیسم رسمی بود که با دو گرایش بلوک اتحاد شوروی از یک سو و حزب کمونیست چین از سوی دیگر شناخته می‌شدند. نظریات این دو گرایش، مبتنی بر دو شرایط متفاوت بود. گرایش بلوک شوروی، بر جنبش خود انگیزه کارگران و توده‌های زحمتکش جامعه متکی بود که حزب پیشرو کارگری با برقراری پیوندهای نزدیک با این مبارزات قادر میگشت مبارزات پراکنده کارگران و زحمتکشان را به سوی قیام و انقلاب و کسب قدرت سیاسی و ایجاد حاکمیت سوسیالیستی رهنمون سازد. چنین شرایطی در کشورمان وجود نداشت. گرایش حزب کمونیست چین مبتنی بر تجربه صرف انقلاب چین و برای کشورهای نیمه مستعمره و نیمه فئودال تجویز میشد که در کشورمان با اصلاحات ارضی و سایر تغییرات اقتصادی و اجتماعی و سیاسی و فرهنگی محلی از اعراب نداشت. اما تجربه کوبا مدل متفاوتی از هر دو نسخه و هر دو شرایط بود. شرایط سیاسی و اجتماعی کوبای پیش از انقلاب با شرایط کشورمان کم و بیش مشابهت داشت. اما در آنجا، انقلاب با حرکت مسلحانه و سازمانیافته گروه کوچکی از انقلابیون در کوهستانها آغاز گشت. این کشور نه نیمه مستعمره بود و نه از جنبش کارگری و توده‌های چشمگیری برخوردار بود. به این ترتیب پیشروان انقلابی (نه حزب کارگری) شیوه ابتکاری جدیدی را بکار گرفتند و موفق شدند قدرت سیاسی در کوبا را به دست آورند و پس از آن حزب کمونیست را تشکیل داده کشور را به سوی سوسیالیسم رهبری نمایند. تجربه انقلاب کوبا در فروری تعصبات تئوریک سهم بسزایی داشت. از آن پس کوششهای مستقل برای یافتن راه‌ها و امکانات ویژه در هر کشوری بتدریج در میان انقلابیون مارکسیست - لنینیست فزونی گرفت.

## "رفتارهای کاملاً تقلیدی"؟ یا ابتکارات نوین!

مارکسیستهای انقلابی با اعتماد به نفس بیشتر و تکیه بر تواناییهای خود به تلاش دست زدند. در اواسط دهه چهل شمسی گروه انقلابی بیژن جزنی اولین گامهای مستقلانه را برای شروع مبارزات مسلحانه در کوهستانها برداشت. اما در همان مراحل اولیه تدارک، بازداشت و متلاشی شد. ولی تلاشها متوقف نشد. در برخی از کشورهای آمریکای لاتین، ابتکارات و نوآوریهای تازه‌های پدیدار شدند. جنبش چریک شهری در آن کشورها ظاهر گردید. در این موقعیت حتی تجربه موفقیت آمیز مردان "سیرامایسترای" کوبا دیگر کهنه شده بود. با شکست گروه چریکی جنگل "چه گوارا" و قتل وی در بولیوی، روند مبارزان چریک شهری به سرعت رو به گسترش نهاد و بیشتر کشورهای آمریکای لاتین را فرا گرفت. برخی عملیات موفقیت آمیز تبلیغی مانند سفیر ربایی، حمله به بانکها برای تأمین هزینه‌های مبارزه، بمبگذاریهای هدفمند تبلیغی و غیره نظر جهانیان به ویژه نیروهای چپ انقلابی را به خود جلب کرد. تقریباً همزمان جنبش مقاومت مسلحانه فلسطین در برابر اشغال سرزمینهای فلسطینی و کشورهای عرب توسط اسراییل، وارد عملیات پر سروصدای هواپیما ربایی گردید. مجموعه این عملیات بر روحیه و عزم انقلابیون پیگیر ضد رژیم شاه و سلطه آمریکا، بدون هیچ پرده‌پوشی، تأثیر مستقیمی باقی می‌گذاشتند. هر عمل و اقدام و هر سیاست مبارزاتی که در یکی از کشورها موفقیتی داشت، خواه ناخواه حساسیت انقلابیون با هر

فکر و اندیشه‌های را بر میانگیخت. این تأثیرات متقابل نه کپیبرداری و تقلید نام دارد و نه در واقعیت چنین بوده‌است. هر شکل از مبارزه در تحلیل نهایی تابع شرایط ویژه سیاسی و فرهنگی اقتصادی و اجتماعی یعنی عوامل تعیینکننده درونی هر کشوری بوده و هست. مثلاً هواپیماریایی فلسطینیها انعکاس گستردهای در جهان داشت و در آمریکا لاتین روزی نبود که هواپیمایی ریبوده و به کوبا برده نشود، با این حال در کشورمان هواپیما ربایی سیاسی به جز سه مورد جداگانه در سال ۴۹، اصولاً به عنوان یک تاکتیک مبارزاتی در پیش گرفته نشد. با این که جاذبه‌های مبارزات مسلحانه فلسطینیها بسیار زیاد بود، اصولاً مبارزه مسلحانه شهری در کشورمان هیچ شباهتی با آنان نداشت. در کشورمان، تا آن جا که من میدانم، هیچ گروگان گیری سیاسی هم انجام نگرفت. در حالی که گروگانگیری سیاسی حتی در برخی از کشورهای اروپایی مانند آلمان و ایتالیا، آن هم در سطح بسیار بالایی صورت گرفت.

کشور کره جنوبی را در نظر بگیریم. این کشور در آن زمان وضعیتی نسبتاً مشابه کشور ما داشت. اما هیچ گاه در این کشور مبارزات چریک شهری شکل نگرفت. آنان از جنبش توده‌های دانشجویی "پرقدرتی" برخوردار بودند که تا قیام توده‌های دانشجویی پیش رفت. رها کردن آن و روی آوردن به عملیات مسلحانه جدا از این جنبش، بدون برو برگرد ماجراجویی صرف بود. چرا که جنبش دانشجویی در این کشور با حمایت توده‌ها در مجموع میتوانست دیکتاتوری حاکم را به عقب بنشانند. در ترکیه یکی دو سال پیش از ایران گروه‌های چریک شهری شکل گرفته بودند و زودتر هم سرکوب شدند. علت نه فقط ناشی از ضربات سخت بر رهبری چریکها در این کشور مربوط بود بلکه بیشتر ناشی از تحولات سیاسی در حاکمیت ترکیه بود که حاکمان نظامی جای خود را به سیاستمداران میانه‌رو دادند از این رو جنبش چریکی در ترکیه دیگر ادامه نیافت.

### آغاز و ادامه مبارزات مسلحانه در ایران!

در کشورمان با کمی تأخیر (نسبت به ترکیه و آمریکا لاتین)، جنبش چریکی با حمله به پاسگاه ژاندارمری سپاهکل آغاز گشت. عملیات مسلحانه در جنگل در واقع آغازگر مبارزات چریک شهری بود که بلافاصله شروع شد. سپاهکل تکرار نشد. اما جنبش مسلحانه چریک شهری، تا انقلاب بهمن با فراز و فرودهایش ادامه یافت. مبارزات مسلحانه شهری در ایران یکی از قویترین و سرسختترین مبارزات از کار در آمد که دامنه انعکاس و تأثیرات آن از ورای مرزهای کشور بیرون رفت و توجه بسیاری از مبارزان در کشورهای دیگر را جلب کرد. در پاکستان مبارزات چریک شهری هرگز شکل نگرفت. مسایل این کشور همسایه ما و هندوستان و به طور کلی کشورهای آسیایی و آفریقایی از جهات مختلف متفاوت بود.

در ایران طبقات اجتماعی مانند کارگران و توده دهقانان، حامی و پشتیبان مستقیم و فعال جنبش چریکی نبودند. این طیف از نیروهای اجتماعی با تعجب و ناباوری توأم با سمپاتی و همدردی با آن برخورد میکردند. در حالیکه اعتقادات و آرمانهای تئوریک و ایدئولوژیک چریکها در حوزه مسایل طبقاتی جنبش کارگری قرار داشت. این جنبش با این که به لحاظ نظری دیدگاه‌های طبقه کارگر و شعار نهایی حاکمیت این طبقه را دنبال میکرد. اما در پراتیک سیاسی خود به طور جدی از حمایت و تغذیه انسانی و مالی و معنوی و سیاسی مستقیم لایه‌های اقشار میانه اجتماع به ویژه دانشجویان و تحصیلکرده‌گان، معلمان و روشنفکران و اصحاب ادبیات و هنر و فرهنگ کشور و لایه‌های پایینی بخش خدمات برخوردار بود. در واقع جنبش چریکی از جنبش خود انگیخته کارگری بر نخاست بلکه از میان اقشار میانه جدید سربلند کرده و مورد حمایت قرار گرفت. به بیان دیگر نام سازمان چریکهای فدایی خلق با عمل سیاسی و اجتماعی آن منطبق بود. با چنین پشتوانه‌های بود که توانست تأثیرات مستقیمی بر روان و روحیه "عمومی" جامعه باقی بگذارد. به گونهای که علیرغم ناتوانی تشکیلاتی و محدودیتهای شدید ناشی از ضربات بسیار سنگین سال ۵۵ که تا آستانه نابودی پیش رفته بود، توانست در میان دریایی از تفکرات سیاسی مذهبی- سنتی حاکم بر انقلاب، پایگاههای اجتماعی و حامیان گسترده مردمی بیابد و به اولین اپوزیسیون انقلابی علیه واپسگرایی رهبران انقلاب تبدیل شود. آری به پشتوانه همان اقشار اجتماعی داخل کشور بود که جنبش چریکی توانست متولد شده و پا بگیرد. همان اقشاری که جمهوری اسلامی کمزور به نابودی آن بست و توانست به میزان زیادی این توده کثیر را سرکوب، دانشگاهها را تعطیل، دانشجویان را از تحصیل محروم، شاغلان را از کار اخراج و تحصیلکردگان را خانه نشین و در نهایت خیل عظیمی از متخصصان و تحصیل کرده‌گان کشور را آواره کشورهای دیگر نماید.

در یکی دو سال پیش از شروع انقلاب، جنبش چریکی در پی دریافت ضرباتی سهمگین چنان ناتوان شده بود که قادر نبود بر روندهای انقلابی تأثیر قویتری باقی بگذارد. بدین سان بود که میدان در آن زمان از رقیب اصلی خالی ماند و منفعلان مذهبی- سیاسی سنتی، با داشتن حداقل پایگاه فکری و عملی در میان لایه‌های مذهبی سنتی جامعه، توانستند در یک موقعیت استثنایی به متن مبارزات مردم برگردند. آنان در پیوند و یاری همان لایه‌های اجتماعی خود، ماهرانه توانستند از محصولات همیشگی استبداد و دیکتاتوری در میان توده مردم، یعنی غیر سیاسی بودن آنان و لاجرم توسل جستن به آگاهیهای سهل و آشنای دیرینهشان که چیزی جز همان آگاهیهای عامیانه در آن زمان نبود به گونهای انحصاری رهبری جنبش و انقلاب را به دست گیرند.

در این جا بار دیگر تکرار میکنم که دست جمهوری اسلامی در مورد چریکها خالی است. آنان نمیتوانند روند چند ساله مبارزات چریکی را با ترفند پرونده‌سازیهایی مانند: بیعملی، تسلیمطلبی، خانہنشینی و ضعف و سستی سیاسی ناشی از نداشتن اندیشه اصیل مردمی و اعتقادی و بد تراز همه با اعترافات و اقرارهای ناشی از

شکنجهای ددمنشانه ساواک شاه، از صحنه سیاسی دهه پایانی رژیم شاه حذف کنند. از این رو چاره کار را در اتحاد و همکاری امنیتی ارثیه جنایت و شکنجه و دناوت ساواک شاه و وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی و تحریفهای آشکار و نهان یافتهاند. آنان با این ادعا که اسناد بازجویی و گزارشات ادارات امنیتی و انتظامی رژیم شاه حقایق ویژه‌های را عیان میکنند، به جنگ تاریخ یک دهه پیش از انقلاب چریکهای فدایی خلق رفتند. آنان هر چقدر که به اسناد بیشتر اتکاء و استناد کنند به همان نسبت باید به نقش جادویی شلاق و شکنجه در کشف حقیقت! بیشتر تکیه کنند.

صرف نظر از هر قضاوتی که در باره چریکهای فدایی خلق وجود دارد، در این جا باید بگویم که به طور کلی چریکهای فدایی خلق اعم از زن و مرد، جزو نسلی از شوریدگان پاکبختی بودند که خود نه مشکل نان داشتند و نه غم جاه و مقامی و نه به دنبال به دست آوردن سهم بیشتری در آن دنیا!! آنان عموماً به حکم اعتقاد و آرمانهای عمیق نועدوستانه و میهن‌دوستانه خود برای رهایی و خوشبختی زحمتکشانشان ایران و ایجاد یک جامعه آزاد و مرفه حاضر شده‌بودند حتی گرانباترین ارزشهای زندگی یعنی جان خود، را فدا کنند.

### مساله ادبیات انقلابی!

نویسنده کتاب چریکها در صفحه ۱۹ پیشگفتار خود میگوید: بی تردید نمیتوان در کنار همه عواملی که مبارزه مسلحانه را بر افروخت از ادبیات انقلابی در آن روزگاران چشم پوشید. به شهادت گزارش بازجوییهای موجود و اسناد اطلاعاتی، مطالعات اکثریت قریب به اتفاق چریکهای که بازجویی شدند از کتابهایی چون "مادر ماکسیم گورکی، "چگونه فولاد آبدیده شد"، اثر نیکلای استروسکی، "برمیگردیم گل نسترن میچنینیم" و "رفرانس" اثر ژان لافیت و "خرمگس" اثر اتل لیلیان وینیچ فراتر نمیرفت. بر بستر چنین تصوراتی بود که نوعی از مبارزه مسلحانه در ایران رخ نمود و زیانه کشید و سپس آرام گرفت."

کلمات و جملات طوری آرایش یافته‌اند که خواننده را متقاعد میکند که نویسنده با هم‌جانیه نگری به پدیده ظهور چریکهای فدایی خلق برخورد میکند. اما چنین نیست! او تظاهر میکند که از تعصب و موضعگیری سیاسی خاصی جز کشف حقیقت مبارزات چریکها، میراست. چرا که در قسمت انتهایی همین عبارات، منظور اصلی نویسنده ظاهر میشود تا ذهن خواننده را با آن پر کند. دقت کنید! ابتدا میگوید "در کنار همه عواملی که مبارزه مسلحانه را بر افروخت..." [نمیتوان] "از ادبیات انقلابی آن روزگاران چشم پوشید" نتیجه و حکمی که در این عبارت وجود دارد این است که علاوه بر عوامل تعیین کننده در شکلگیری مبارزه مسلحانه در ایران باید مثلاً به "ادبیات انقلابی" که نقشی کمکی و تشویقکننده داشت نیز توجه کرد. اما نویسنده این نظر صحیح را برای غالب کردن قضاوت غلط خود نوشتهاست. وی آن کاری را که در کتاب پرحجم خود انجام داده در پیشگفتارش تئوریزه میکند. وی میکوشد چریکهای فدایی خلق را از هر گونه دانش و معلوماتی تهی نشان دهد تا هرگونه ارزش و اعتبار فکری و سیاسی نیز برایشان باقی نماند! به همین منظور جملات بعدی وی آشکارا با جملات پیشین در تناقض قرار میگیرد.

نویسنده ضمن بر شمردن نام چند کتاب رمان، آن هم به "شهادت گزارش بازجوییهای موجود" اکثریت قریب به اتفاق "مبارزان، (من بیشتر توضیح دادم که این بخشهای اسناد انحرافی و دور از واقع است) نتیجه میگیرد: که "بر بستر چنین تصوراتی بود که نوعی از مبارزه مسلحانه در ایران رخ نمود و زیانه کشید و سپس آرام گرفت." مطابق عبارت اخیر، خواننده باید نتیجه بگیرد که فقط تصورات رومانتیک و رفتارهای "کاملاً تقلیدی" انگیزه و نیروی محرکه جوانان پرشور آن سالها را تشکیل میدادند و بس! بدین ترتیب هیچ گونه انرژی و نیروی محرکهای حتی از سوی توده روشنفکران و هنرمندان و شاعران و نویسندگان و دانشگاہیان و دانشجویان و لایههایی از اقشار میانه جامعه نداشتند. چریکها فقط مصرف کننده تولیدات تقلیدی سایر کشورها بودند. نه شناختی داشتند و نه اندیشه و تفکری را میشناختند. و به زعم نویسنده کتاب، اگر بتوان گفت که آنان اصلاً مبارزهای با رژیم شاه کردها باشند!

### مبارزه بدون تئوری؟!

حال ببینیم که معنای ادعای نویسنده چیست؟ صرف نظر از هر تعبیر و تفسیری به نظر من معنای وسیع و گسترده چنین ادعایی این است که همه کسانی که این مبارزه را راه‌نماختند و نیز انبوهی که طی چند سال آن را ادامه دادند هیچکدام هیچ پایه و مایه‌ی مطالعاتی و شناختی نداشتند. نام بردن از کتابهای فوق در عین حال بدان معناست که پایه‌گذاران و انبوهی از کادرهای تربیت شده پیش از شروع، اصلاً هیچ شناخت و مطالعه‌ای از تاریخ کشور نداشتند و هر چه که خواندند همین چند رمان انقلابی و مشابه آن‌ها که هم‌ماش مربوط به کشورها و انقلابهای دیگر بود چرا؟ چون اسناد چنین میگویند!! پس هیچکس جهانبینی و ایدئولوژی و یا مطالعات گسترده حتی در آثار و ادبیات مارکسیستی نداشت. آنان اصلاً تاریخ مشروطیت ایران را مطالعه نکردند؛ از مبارزات ملی شدن صنعت نفت بیخبر بودند؛ از کودتای ۲۸ مرداد آمریکا و انگلیس و دربار به کلی بیاطلاع بودند؛ هیچ کس هم از تغییرات و دگرگونی‌هایی که با انقلاب سفید موسوم با انقلاب شاه و ملت انجام گرفت هیچ نمیدانست. هیچ کس تغییرات را نمیدید و کاری به این مسایل نداشت. هیچ کس حتی وجود دیکتاتوری و حکومت خودکامه شاه را احساس نمیکرد. شاید اصلاً دیکتاتوری و خفقان محمد رضا شاهی وجود خارجی نداشت و اتفاقاً همه راهها و شرایط فعالیت سیاسی مسالمت‌آمیز به قدر لازم فراهم بود. اما بیسوادی چند تن جوان شورشی و احتمالاً ماجراجو، زیاده‌طلب، بی اطلاع و بیمطالعه با بستر سازی ناشی از خواندن همان "رمانهای انقلابی"، نوعی از مبارزه را به راه انداختند و

ادامه دادند و سپس خاموش شدند!

این ادعاها کذب محض است. هر کس همین امروز کتاب «مبارزه مسلحانه هم استراتژی و هم تاکتیک» مسعود احمدزاده را بخواند بدون هیچ گونه تفسیری ادعای دروغین نویسنده را درمییابد. نویسنده چنان غرق «گزارش» شکنجه‌خانه‌های ساواک شاه است که برگهای پر شده توسط شکنجه‌شده‌گان (که علی‌العموم و حتی‌الامکان برای فریب و گمراه کردن بازجویان شکنجه‌گر نوشته می‌شد) را حجت و شاهد قضاوت خود معرفی می‌کند. شما کتاب مشهور احمدزاده را نادیده می‌گیرید بعد می‌گویید که چند رمان فلان و فلان باعث شروع مبارزه چریکها شدند. شما در جاهای دیگر البته با مقاصد خود به این کتاب و دیگر تلاشهای فکری و سیاسی پیش و پس از مبارزه مسلحانه اشاره می‌کنید اما در همین پیشگفتار چند صفحه‌های خود که توضیحگر مواضع و اهداف شماسست، زیراب همه چیز را می‌زنید. به خوانندگان گرامی یادآوری می‌کنم که کتاب مسعود احمدزاده و کتاب رد تئوری بقا امیر پرویز پویان کارپایه فکری و پشتوانه نظری آغازین مبارزه مسلحانه در آن سال‌ها بودند! نویسنده حتی به کتابهای صمد بهرنگی مخصوصاً کتاب «ماهی سیاه کوچولو» که در سال ۴۶ منتشر شده و سالهای بعد نیز چندین بار تجدید چاپ گردید و تأثیر مستقیمی در برانگیختن بسیاری از جوانان و دانش‌آموزان کشور داشت به هیچ وجه اشاره نمی‌کند. درست است که از آن سالها چند دهه می‌گذرد و ایرانیان هم به ضعف یا نداشتن حافظه تاریخی مشهورند اما نه آن قدر که حتی دهها و صدها هزار نفر از بازماندگان آن دوران چه آنهایی که از نزدیک با بنیانگزاران و مبارزان اولیه آشنایی و همکاری داشته‌اند و چه آن انبوه کثیری از روشنفکران، هنرمندان، شاعران، نویسندگان، دانشگاہیان و... که با شور و علاقه دل امید به مبارزات چریکها بسته بودند (حتی به شمول برخی از روحانیون که در کنج وجدان انسانی و سیاسی خود شیفته ایستادگی و از خودگذشتگی چریکها بودند)؛ چگونه میتوانند خاطرات شکل گرفته خود در آن سالها را به کلی فراموش کرده باشند. اگر مطالعات و مباحثات در باره مسایل مختلف سیاسی و اجتماعی و تحلیل شرایط جامعه (متناسب با توان و امکانات) در گروه پویان- احمدزاده- مفتاحی انجام نمی‌شد، چگونه کتاب احمدزاده که حاوی جمع‌بندی فشرده همان مطالعات و بررسیها و تحلیلهای درون گروهی بود می‌توانست تدوین شود و راهنمای شروع مبارزه مسلحانه گردد؟ موضوع درستی یا نادرستی آن بحثها و تحلیلهای نیست موضوع مربوط به تلاشهای فکری مجموعه گروه است که در واقعیت تاریخی حیات گروه انجام گرفته و اینک یکسره قلم قرمز بر آن کشیده می‌شود. همه بازماندگان آن نسل که نسیمی از نظریات مارکسیستی به آنها خورده بود بیاد خواهند آورد که مطالعه کتابها و رمانهای انقلابی در آن سال‌ها عموماً جزو اولین مراحل رشد «شخصیتی» سمپاتیزانها بود. هر کس که آمادگی پذیرش حداقل خطر را داشت، می‌توانست به کتابهای مقدماتی آموزشی دست یابد. مراحل بعدی آموزشی مطالعه کتابهای اولیه مارکسیستی مانند «اصول مقدماتی فلسفه»، «اصول علم اقتصاد» بود. و سپس مطالعه کتاب «مانیفست حزب کمونیست مارکس و انگلس»، «چه باید کرد؟» و «دو تاکتیک سوسیال-دموکراسی در انقلاب روسیه» و دیگر کتابهای لنین و آثار مارکس و انگلس و سایر آثار مارکسیستی مورد مطالعه قرار میگرفت. حتماً یادمان نرفته که این کتابها و حتی همان رمانها نیز عموماً از طریق روابط - نه خرید از «بازار آزاد کتاب»- و حصول حداقل اعتماد و اطمینان مخفیانه دست به دست میشد! بحث مشهور «اول حزب و سپس مبارزه» بحثی روشنفکرانه باز و عمومی نبود که هر کس بتواند در آن وارد شود. این بحث خاص مبارزاتی مارکسیستی مربوط به کسانی بود که دیگر مراحل اولیه را پشت سر گذاشته و در فعالیت سیاسی-ایدئولوژیکی مارکسیستی لنینیستی (و اگر نه تشکیلاتی) قرار داشتند.

آیا کتاب تاریخ سی ساله بیژن جزنی که با منابع بسیار محدود درون زندان نوشته شده و سایر کتابها و نوشتههای متعدد او مانند نبرد با دیکتاتوری، چگونه مبارزه مسلحانه تودهای میشود، مسایل جنبش ضد استعماری و آزادیبخش خلق، مبنای اقتصادی-اجتماعی استراتژی جنبش مسلحانه، و غیره که مسایل و مباحثات تئوریک و سیاسی و اقتصادی و اجتماعی در باره مبارزات مسلحانه را در بردارد، ناشی از همان بستر کذاست؟ حتی نویسنده که پیشگفتار خود را با نقل پاره‌های متعددی از نوشته‌ها و نظریات سیاسی و تئوریک بیژن جزنی در عرصه‌های مختلف آراسته است چه پاسخی به این حکم سیاسی تبلیغات منفی خود دارد؟ از یک طرف می‌گوید که بر بستر آن تصورات برگرفته از رمانها «نوعی از مبارزه مسلحانه در ایران رخ نمود و...» و از طرف دیگر این همه به نقل قول از کتابهای بیژن جزنی متوسل میشود!

### نویسنده یا نویسندگان؟ کتاب!

از محتوای کتاب چنین بر می‌آید که این کتاب حاصل کار جمعی و گروهی است. اما نام یک نفر به عنوان نویسنده و مقدمه‌نویس قید شده‌است. از این رو هم میتوان از نویسنده کتاب یاد کرد و از هم نویسندگان به طور کلی؟ من به اجبار بیشتر به «نویسندگان» و هم به «نویسنده» اشاره کرده‌ام. به هر حال شخصی به نام محمود نادری خود را نویسنده کتاب معرفی می‌کند. اما در هیچ جا از شغل، سابقه و علاقه و انگیزه و رابطه و یا هر دلیل دیگر برای نوشتن چنین کتاب پر حجم و پر زحمتی که مستلزم صرف هزینه بسیار و وقت فراوان برای مطالعه و زیور کردن هزاران برگ سند و مدارک اطلاعاتی و امنیتی است اشاره‌های نمی‌کند. شاید گفته شود که نام و نشان و موقعیت نویسنده یا پژوهشگر مهم نیست بلکه در هر تحقیقی مهم این است که بینیم که بر چه مبنایی استوار است، شیوه‌های کار و پرنسیپهای حرفهای و مدارک معتبر واقعی و حقیقی و حقوقی چیست. با این همه نقش و پیوند و جایگاه پژوهشگر بتردید از اهمیت و اعتبار جدی در امر پژوهش برخوردار است. به ویژه باید تأکید کنم که موضوع



مورد پژوهش کتاب چریکها... مربوط به ایران باستان یا قرون وسطا و یا انقلاب مشروطیت نیست. موضوع شامل فعالیت‌های کسانی (مرده یا زنده) هست که متوسط سنشان در فاصله پنجاه - شصت سالگی قرار دارد. از این رو نمیتوان و نباید از نقش و موقعیت نویسندگان یا پژوهشگر غافل بود. نویسنده و پژوهشگر کتاب چریکها، در این مورد به عمد خطای متدیک بزرگی مرتکب شده است. این قابل قبول نیست که نویسندگان کتاب امکان مراجعه یا دسترسی حتی مجازی به یکی چند نفر از هزاران بازمانده از آن دوره را نیز نداشته باشند!! نویسنده از موقعیتی برخوردار است که می تواند مورد عنایت و لطف و اعتماد "مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی" جمهوری اسلامی قرار گیرد و حاصل کارش نیز توسط همین مؤسسه منتشر شود. در این جا سوالات متعددی مطرح میشود: آیا نویسنده مجری پروژههای سفارشی بوده یا به ابتکار و انگیزه مستقل خود دست به این کار زده است؟ چه کسانی کار ادیت این کتاب پر حجم را که گوشههایی از اسرار مگوی آرشیو جمهوری اسلامی را منعکس ساخته بر عهده داشتهاند؟ اگر در کتاب، از اسناد (آن هم ناقص) یکی از دادگاههای نظامی شاه که بیست و سه نفر از جمله رهبران و پایهگذارانی چون مسعود احمدزاده و عباس و اسد مفتاحی و دیگران را در زمستان سال ۱۳۵۰ محاکمه کرد استفاده میشد و سرود خوانی بیسابقهای که دادگاه در بسته نظامی را به انحلال کشاند و یا از دفاعیات مسعود احمدزاده، عباس مفتاحی، بهمن آژنگ، اسداله مفتاحی و دیگران که بدون شک جزو مهمترین اسناد و مدارک همان آرشیوها هستند در کتاب درج میشد، چنین کتابی اصولاً توسط این مؤسسه چاپ و منتشر میشد؟ به نظر من نه! چرا؟ برای این که بیان حنا یکی از جنبه‌های مثبت ولی اصولی چریکها، مغایر با اهداف کتاب است. جنبههایی که با هیچ سفسطه و توجیهی نمیتوان آن را حمل بر ضعف، بیایمانی و عافیتطلبی نسبت داد. مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی یکی از نهادهای وابسته یا مرتبط و یا هر چیز دیگر نهادهای اطلاعاتی جمهوری اسلامی است. اگر مستقل؟! است چرا به اسناد امنیتی رژیم سابق دسترسی دارد و این امکان و اعتماد را از کجا آورده است؟ اگر نا مستقل است خوب باید تابع مواضع و برنامه‌های تعیین شده باشد. این نهاد بر روی گنج سیاسی نشسته و تنها پس از مطمئن شدن از این که هرگونه استفاده از اسناد از چهارچوب خودی ها فراتر نخواهد رفت به محقق یا نویسندگان اذن دخول میدهد! با توجه به مجموعه عوامل و شرایط مربوط به اسناد و سوء استفاده یکجانبه تا کنونی، نمیتوان پذیرفت که مسوولان اجازه بدهند که حاصل کارشان چیزی بیش تر از مواضع جمهوری اسلامی نسبت به رقبای سیاسی دهه‌پایانی رژیم گذشته باشد.

### تبرئه "شکنجه و جنایت" در تاریخ‌نویسی؟

اتکای نویسندگان به اسناد بازجوییها (که آن هم در انحصار دولت جمهوری اسلامی قرار دارد)، خود نوعی برخورد یا قضاوتی سیاسی است. نویسنده و مؤسسه مطالعات، بدون این که از جنبه‌های مختلف اثبات کنند که چنین اسنادی انعکاس حقیقت هستند، بررسی تاریخ چریکهای فدایی خلق را مستقیماً به سیاست شناخته شده سیاسی- امنیتی جمهوری اسلامی پیوند میزنند. ادعای این که اسناد بازجویی حقیقت هستند به نوعی نعل وارونه کارنامه شکنجه و جنایاتی است که به مراتب وحشیانه‌تر و گسترده‌تر در همین نظام جمهوری اسلامی انجام گرفته و جان ده ها هزار نفر از جوانان را گرفته است. اگر اسناد بازجویی و پرونده‌های امنیتی انعکاس حقایق کارکرد سازمانهای سیاسی در نظام پیشین است پس نتیجه مستقیم چنین ادعایی این است که همه کارهای خلاف شرف و حیثیت انسانی و همه جنایات و شکنجه‌های وحشتناکی که در زندانهای جمهوری اسلامی به ویژه در همان ده دوازده سال اول ایجاد آن انجام گرفته هیچ و پوچ است چرا که اسناد بازجوییها و سایر گزارشات و ارزیابیهای ادارات امنیتی و انتظامی و کمیته و زندان و بازداشتگاه های اوین و گوهردشت و... عین حقیقت هستند. در این اسناد یقیناً چیزی که مچ مجرمین شکنجهگر و قصابانی به نام حکام شرع را بگیرد یافت نمیشود. بدین سان آن همه ظلم و ستم و بیقانونی و در نهایت کشتار سیستماتیک زندانیان در سال ۶۷ مطابق اسناد مزبور وجود خارجی ندارند و اگر به هر حال فشارها و تعزیراتی بوده مطابق شرع انور علیه باغی و یاغی و مفسد فیالارض و محارب با خدا و رسول خدا و ائمه اطهار و... بوده است. کاری که کتاب مذکور انجام داده به نظر من زمینهای رفع و رجوع کردن هر آن چه که در جمهوری اسلامی انجام گرفته است را فراهم میکند.

خوشبختانه صدها و یا شاید هزاران نفر از فعالان و تلاشورزان و حتی از جمله نقش آفرینان روندی که موضوع تحقیق نویسندگان کتاب است هنوز زندهاند؛ آنان از بیان وقایع و حقایقی که خود به طور مستقیم دیده و گذراندهاند نا توان نیستند. آن چه که کم دارند پراکندگی، عدم تمرکز اطلاعات از جمله همین اسناد و مدارکی است که شش قفله در بایگانیهای امنیتی جمهوری اسلامی سر به مهر نگاه داشته شده است. عدهای از نقش آفرینان جنبش چریکی که در آن زمان به درجات کمتر و بیشتر یا مستقیم و غیر مستقیم سهم داشتهاند در قید حیاتند. آنان در بسیاری موارد خود یا شاهد ماجراها و یا دست کم با یکی دو واسطه با بسیاری از رهبران و بنیانگذاران در ارتباط بودند. اطلاعات و آگاهیهای اسناد بازجوییها و گزارشات و ارزیابیهای دستگاههای امنیتی و انتظامی و دادگاههای در بسته نظامی برای تکمیل و تدقیق دانستهها و اطلاعات این بازماندگان بسیار مفید هستند. من خود چندین سال پیش با چنین مشکلی مواجه بودم. در نوشتن خاطرات سیاسیم تنها توانستم متن دفاعیه زنده یاد اسداله مفتاحی را به دست آورم و آن را عیناً در کتابم چاپ کنم. اما هیچ سند دیگری نداشتم. بازخوانی رسمی هم نمیکردم که مجبور به مراجعه به انتشارات بیرونی سازمان چریکهای فدایی خلق باشم گرچه در آن زمان از دسترسی به بخش قابل توجهی از همان انتشارات بیرونی به دلیل پراکندگیها محروم بودم (خوشبختانه مدتی است که این مهم با

ایجاد سایت آرشیو اسناد اپوزیسیون ایران با آدرس [www.iran-archive.com](http://www.iran-archive.com) در حال مرتفع شدن است). اما یک نسخه از اسناد بازجوییها و دادگاههای ارتش شاهنشاهی، هرگز حتا به خانوادههای آنان داده نشد. تا جایی که من میدانم تلاش تعدادی از خانوادهها بکلی بی جواب ماندهاست چرا؟ این سوآلی است که باید پاسخ آن را از پژوهشگرانی مانند آقای محمود نادری و از مؤسساتی مانند مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی جمهوری اسلامی گرفت.

در این جا من فقط برای نشان دادن سیاست گزینشی نویسنده کتاب چریکهای فدایی خلق و سوء استفاده انحصاری از آرشیو در بسته اسناد بازجوییهای ساواک و ارتش و به ویژه برای نشان دادن این حقیقت که از نظر این کتاب تنها بخشهای خاص اسناد و گزارشات ساواک که محصول مستقیم شکنجههای ددمنشانه است قابل اعتماد هستند، از خوانندگان محترم میخواهم به یکی از **موارد مهمی** که در کتاب اصلاً و ابداً به آن اشاره نشده به نقل از کتابم، در زیر مطالعه فرمایند.

15 دسامبر ۲۰۰۸

„دادگاه نظامی ارتش“

من همچنان در اتاق عمومی اوین بودم. روی هم سه تا چهار ماه گذشت. از اخبار جسته و گریخته و پنهانی شنیدیم که مسعود و عباس و بسیاری دیگر را که گویا حدود بیست تا سی نفر بودند در اتاق بزرگی در طبقه دوم (بالای اتاقهای ما) جمع کردهاند. در این اتاق بحثها و سوال و جوابهای مختلفی در مورد هدفها، اشتباهات و دستاوردهای آن زمان مبارزه مسلحانه صورت گرفت. رحیم کریمیان و افرادی مانند حسن جعفری، حسن گلشاهی، اصغر ایزدی، جواد اسکوتی، فریبرز سنجرى، مهدی سامع و عدهای دیگر در این اتاق بودند که زنده ماندند. اطلاع از محتوای اصلی گفتگوهای مطروحه میتواند به شناخت دقیقتری در باره پا گیری مبارزه مسلحانه و اهداف و برنامهها و گامهای اولیه آن یاری برساند!

یک روز (احتمالاً دیمه سال ۵۰) مرا خواستند. با چشمان بسته به یکی از اتاقهای بیرون از چهار دیواری زندان بردند. روی میز اداری سرهنگی با لباس نظامینشسته بود. کاغذی به دستم داد و شروع به بازجویی کرد. قبلاً شنیده بودم که بعد از بازجوییهای ساواک، پروندهها به دادرسی ارتش محول میشود. آنها نیز به نوبه خود پروندهها را از نظر حقوقی بر اساس همان بازجوییها تکمیل میکردند تا به دادگاه احاله کنند. من نیز همان مسایلی که قبلاً گفته بودم را دوباره تکرار کردم. سرهنگ آدم بدی به نظر نمی رسید. به کارش توجه داشت و از سختگیری یا بد دهنی ساواکیها نیز خبری نبود میتوان گفت که بر پایه موازین قانونیشان کار میکرد. بعد از مدتی مأموری آمد و با خود یک زندانی را که بلوزی به سرش کشیده شده بود به اتاق آورد. بلوز را از سرش برداشت. با کمال ناباوری و تعجب، دیدم این زندانی عباس مفتاحی بود! دیدن او برایم واقعاً غیرمترقبه بود چون گمان میکردم دیگر او را نخواهم دید. اما اکنون در دو متری من داشت روی صندلی مینشست. مأمور گفت سرت را بینداز پائین! اما سرهنگ او را مرخص کرد. دیدم برخلاف معمول مانعی (چشمبند) برای دیدن ما به وجود نیاورد. ما هم از فرصت استفاده کرده با نگاهمان یک احوال پرسى ذوق زده کردیم. من وانمود میکردم مشغول نوشتن هستم. سرهنگ نیز از عباس سوالهایی میکرد. در این لحظه گمان میکردم دیگر عباس را نخواهم دید. دل به دریا زدم و به طور ناگهانی و خیلی جدی به سرهنگ گفتم: جناب سرهنگ میخواهم او را بیوسم! سرهنگ یکه خورد. داشت حالت اعتراض و مخالفت بهخودش میگرفت که بهاو فرصت ندادم. بهسرعت بلندشدم. عباس را که از صندلیاش برخاسته بود در آغوش گرفتم. سرهنگ مات و مبهوت به این صحنه کوتاه نگاهکرد. برخلاف انتظارم واکنشی نشان نداد. من سر جایم نشستم و ظاهراً به نوشتن ادامه دادم. در آن لحظه پیش خود میگفتم هرچهقدر این عمل من هزینه داشته باشد، خواهم پرداخت. این کار با محتوای پرونده من اصلاً خوانائی نداشت. اما لحظاتی هستند که هرگز تکرار شدنی نیستند. با احمد فرهودی به چنین لحظاتی نرسیده بودم. اما اکنون من با تمام علاقه و صمیمیتی که بهعباس داشتم به خصوص برای یکبار هم شده، در مقابل این سرهنگ، میخواستم به این نازنین رفیق دوست داشتنی، این انسان به تمامی شیفته شجاع و شرافمند نشان دهم که چقدر با ارزش است!!

چند روز بعد مرا از اتاق عمومی به یک سلول که اصغر ایزدی، جواد اسکوتی و فریبرز سنجرى در آن بودند منتقل کردند. فهمیدم مرا نیز به همراه آنها، در یک دادگاه جمعی محاکمه میکنند. من با هم سلولی هایم از پیش هیچ آشنائی نداشتیم اما آنها از پرونده من کم و بیش باخبر بودند. چند روز نگذشته بود که گفتند فردا برای دادگاه آماده باشیم. نه از کاغذ و قلم و نه از کتاب قانون و ملزومات ضروری برای محاکمه مانند پرونده خوانی، خبری نبود. همه وکیل تسخیری داشتیم که اصلاً آنها را ندیده بودیم. صبح همه را در دو سه مینیوس به دادستانی ارتش بردند. دادگاه در یک سالن بزرگ تشکیل شد. عدهای از ساواکیها با لباس شخصی به عنوان تماشاچی در صندلیهای پشت ما نشستند. تعداد ما در مجموع ۲۳ نفر بود. کسانی که به ترتیب در صندلیهای جلویی نشستند بودند عبارت بودند از: مسعود احمد زاده، مجید احمد زاده، عباس مفتاحی، اسدمفتاحی، حمید توکلی، سعید آرین. نفرات ردیفهای بعدی عبارت بودند از مهدی سوالونی، بهمن آژنگ، علام رضا گلو، کریم حاجیان سه پله و نیز اصغر ایزدی، فریبرز سنجرى، جواد اسکوتی، حمید ارض پیم، علی مظهر سرمدی، حسن گلشاهی، بهرام قیادی، رحیم صبوری، محمدعلی پرتوی. اینها همه اتهام براندازی رژیم، تشکیل دسته اشرار یا عضویت در آن را داشتند. چهار نفر دیگر به اسامی رحیم کریمیان، من، احمد تقدیمی و بهمن راد مریخی فقط اتهام عضویت در یک گروه با مرام و مسلک اشتراکی داشتیم. ما چهار نفر را برای جور کردن ترکیب متهمین در این دادگاه گنجانده بودند.

قبل از ورود هیأت رئیسه به دادگاه، از طریق افراد ردیف جلو (عباس و مسعود) به صورت پیچ پیچ و درگوشی به ما خبر دادند که هیچ کس مقررات و احترامات دادگاه را رعایت نخواهد کرد! صبح ساعت حدود ده دادگاه تشکیل شد. منشی دادگاه اعلام کرد: «هیئت دادرسان وارد میشوند!!» اما هیچ کس از جای خود تکان نخورد. تنها منشیها و ساواکیهای بهاصطلاح تماشاچی بهحالت خبرداری ایستادند. رئیس دادگاه و بقیه بهترتیب بهجایگاه خود رفتند. رئیس دادگاه با منظره عجیبی روبرو شده بود. کاملاً هاج و واج بود و با نگاه مبہوتش این سکوت و تحقیر را نمیتوانست هضم کند. سرانجام شروع به نشستن کرد و همزمان چیزی گفت، آنهایی که خبرداری ایستاده بودند مؤدبانہ نشستند. رفقا در صندلیهای خود با حالت بیاحترامی نشستند. از نظر ما دادگاه فرمایشی هیچ رسمیتی نداشت. درجواب سوال رئیس دادگاه و معرفی نام و نشانی خود همه در حالت نشستہ پاسخ میدادیم. بعد از مدتی تنفس دادند. حسینی شکنجهگر معروف و رئیس زندان اوین که سرپرستی و مسئولیت انتقال ما از زندان به دادگاه را بر عهده داشت، بهخواهش و تمنا افتاد. به عباس مراجعه میکرد و از او میخواست که به بقیه بگوید مقررات و احترامات را رعایت کنند. بعد از تنفس به سالن رفتیم. تا شروع رسمی جلسه از دوستان ردیف جلو به همان طریق خبر رسید که ما چهار نفر خط خود را جدا کنیم. در نتیجه هر یک از ما در میان جمعیت نشستہ، با خجالت و به صورت بیحال برخاستیم. علت این تغییر نظر این بود که ما چهار نفر با اتهامی که داشتیم در سختگیرترین محاکمها به ده سال زندان محکوم میشدیم. اما اگر در حرکت بقیه شرکت میکردیم مسلماً پرونده اتهامی ما تحت تأثیر قرار میگرفت. چه بسا که اتهام ما همانند بقیه تبدیل به براندازی و عضویت در «دسته اشراک» میشد که بین ۱۵ سال تا اعدام محکومیت داشت. به نظر میرسید که دوستان متوجه این تندروی شده بودند. ما نیز اصلاً حرفی نمیزدیم. فضای شوریدگی به ما این جسارت و شہامت عقلانی را نمیداد که این تندروی را با سایرین در میان بگذاریم. آنها خود به موقع تصحیح کردند.

روز اول دادگاه بمنتیجه پایان یافت. حسینی به شدت عصبانی بود. اما کاری از دستش برنمیآمد. نظامیها و ساواکیهای حاضر در سالن، علت این نوع برخوردها و اعتراضات را درک نمیکردند. بهانه رسمی ما این بود که ما با یکدیگر هم پروندهایم و باید قبل از تشکیل دادگاه با هم صحبت کنیم و پروندههایمان را بخوانیم و چون اتهام ما سیاسی است، باید در یک دادگاه علنی و با حضور هیأت منصفه محاکمه شویم و... از این روی صلاحیت دادگاه را بهرسمیت نمیشناختند به حسینی میگفتند کلیه دوستان باید با یکدیگر دیدار جمعی داشته باشند. بالاخره حسینی رضایت داد. قرار شد که همه در یک سلول جمع شوند و با هم تبادل نظر کنند. حسینی به امید تغییر تصمیم ما به این خواست عباس و مسعود و دیگران رضایت داد. سر شب ما را به یکی از سلولها بردند. درب سلول باز بود و تقریباً همگی بصورتی فشرده جا گرفتیم. ما چهار نفر دم در نشستہ بودیم. دوستان تصمیم سریع و مخفیانه میگیرند به طوری که من متوجه نشدم. بعد از ساعتی همه به سلولهای خود بر میگرددیم. صبح روز بعد طبق برنامه ما را به دادستانی ارتش میبرند. این بار منشی و هیئت رئیسه جانب احتیاط را گرفتند و از گفتن عبارت رسمی هیئت دادرسان وارد میشوند خود داری کردند. با این حال رفقا از جایشان بلند نشدند. کار به تهدید کشید. اما رئیس دادگاه گفت اشکالی ندارد و کارش را شروع کرد. از مسعود که متهم ردیف اول بود و در صندلی اول نشستہ بود خواست خودش را معرفی کند مسعود همانطور نشستہ جواب میداد. گفتند باید برخی! برنخاست. حسینی یقہاش را گرفت. مسعود مقاومت میکرد و در همان حال به شکنجههای وحشیانههای که شدہ بود اشاره میکرد. پیراهنش را بالا زد و تمام شکمش را که جای سوختگی زخمی به اندازه یک بشقاب نهارخوری داشت نشان داد. حسینی خسته شد او را رها کرد. مسعود بر صندلی افتاد. اما حسینی بهاو مجال نداد دوباره یقہاش را گرفت و با آن هیکل توهمندش مسعود را که وزنی کم و قدی کوتاه داشت از صندلی بالا کشید و به طور آویزان او را از سالن دادگاه بیرون برد. درب بزرگ سالن در دو متری صندلی مسعود بود. مجید که کنار مسعود نشستہ بود از لای در متوجه میشود که چند نفر دارند او را به شدت کتک میزنند، فریاد زد: مسعود را دارند میزنند! یکباره همه و آشفتگی و اعتراض از سوی همه برخاست. همه فریاد میزدند: مسعود باید به داخل سالن بیاید. بعد از چند لحظه مسعود را که به شدت سرفه میکرد به سالن برگرداندند. مسعود رو کرد به عباس و گفت مرا زند! عباس بهجوش آمد. بلند شد و با کلماتی که بیادم نماند، به شدت اعتراض کرد و شعار داد. در میان همه و سرو صداهای بسیار، با یک اشاره ظریف عباس به ناگهان همگی (به جز ما چهار نفر) از جا برخاستند و شروع به خواندن سرود کردند:

«به پا به پا به پایای خلق ایران به پای!»

«باز این من و این شب تیره بیگاہ!... شب بیگاہ!»

مزرعه سبز فلک درو کرد داس ما... درو کرد داس ما!

خورشید فروزان انقلاب سر بر زد از پشت کوه!

شام تیره آمد به ستوه از خورشید پر شکوه! از خورشید پر شکوه!

من چریک فدائی خلقم، جان من فدای خلقم!

در پیکار خلق ایران پرچم دار تودہهایم!

ایرانیان کنام شیران وقت رزم تو شد

خلق قهرمان ایران هم‌رزم است و هم نوایم

ایرانیان کنام شیران وقت رزم تو شد!

(این شعر کامل نیست)

این سرودی بود که من اولین بار در اتاق عمومی اوین از عباس هوشمند شنیده و حفظ کرده بودم. شعر این سرود از سعید قهرمانی است که در ارتباط با بهمن آژنگ از شاخه مشهد بود. این شعر با آهنگ سمفونی «شهرزاد» اثر ریمیسکی کورساکوف خوانده میشد. بعد از این که یکی دو خط سرود خوانده شد، رئیس دادگاه تازه فهمید داستان از چه قرار است. با عجله دفتر و دستک خود را جمع کرده و با اخم به اتفاق بقیه از درب بزرگ سالن بیرون رفت. دادگاه با خواندن سرود دستجمعی یکسره به هم خورد.

رفقا با احساس رضایت کامل آرام و ساکت نشستند. فضا به شدت متشنج بود. هر لحظه انتظار هجوم و ضرب و شتم میرفت. بعد از چندی حسینی که مثل خرس تیر خورده عصبانی بود گفت راه بیفتید! ما را به اوین بردند و هرکدام از ما را یکسر به سلولهای انفرادی قدیم و جدید منتقل کردند. از ماهها قبل سلولهای قدیمی گنجایش دستگیریهای گسترده را نداشتند از این روی از همان تابستان شروع به ساختن سلولهای کوچک جدیدی در قسمت بالائی ساختمان قدیمی کردند. محیط بوی خون میداد. بعد از مدتی که حسینی با فحش و عربده به سلولهای مختلف سرزده بود به سلول من رسید. کف کرده بود و ترکه بسیار بلند و زمختی در دست داشت. وقتی مرا دید، کنجکاوانه گفت آها تو جزو اینها نبودی! کمی مکث کرد گویا دنبال افراد خاصی بود. سپس در را بست و رفت. بعد شنیدم آن شب مجید را به شدت کتک زده بودند. مجید در جریان حرکت شورشی و سرود خوانی بیش از بقیه اعتراض کرده بود. به هر حال میگفتند که حسینی با مجید خیلی بد است. مجید که بیست و دو سال بیشتر سن نداشت، با شور و احساسات فوقالعادهای در ماجرای مشاجره و کتک خوردن مسعود اعتراض کرده بود. بهر حال شب را با حالت خواب و بیداری گذراندم. صبح زود آمدند. بلوزی برسرم کشیدند و سوار مینیبوس کردند. تنها من و عباس بودیم. گمان کردم بقیه را خواهند آورد. ولی مینیبوس به راه افتاد. ما را به دادستانی ارتش بردند. برای ما دو نفر دادگاه جداگانهای برپا کردند. چند تن اوباش ساواکی کراوات زده طبق معمول در پشت سر ما با فاصله نشسته بودند. دادگاه در سالن کوچکتري تشکیل شده بود. عباس به من گفت آنها به این نتیجه رسیدند که ما را جدا کرده دو تا دو تا محاکمه کنند ولی ما به هدفمان رسیدیم و بساط دادگاه در بسته را بهم زدیم. و افزود حالا میتوان حداقل احترامات دادگاه را رعایت کرد. عباس در دادگاه دو نفره مان، در دفاع از خود ابتدا توضیحاتی در رد صلاحیت دادگاه ارائه داد. سپس شرح کوتاهی در باره آشنائی مقدماتی با مارکسیسم در دوره دوم دبیرستان داده و به مسایل مختلف جامعه و کشور پرداخت. او در باره اصلاحات ارضی و مراحل آن که به نفع سرمایه‌داران صورت گرفت و به وجود آمدن تضادهای تازه در جامعه و سلب کامل آزادیهای مختصری که قبلاً در جامعه وجود داشت صحبت کرد. او همچنین در باره تقسیم درصد کوچکی از سود کارخانها بین کارگران و پاره‌ای از ناهنجاریهای اجتماعی و اقتصادی و غیره سخن گفت. وی سرانجام به دلائل دست بردن به سلاح برای تبلیغ سیاسی در میان مردم پرداخت. گفت ما با این کار قصد براندازی رژیم را نداشتیم چرا که با تعداد اندک بیست سی نفری چگونه میتوان رژیم را سرنگون ساخت! او گفت چنین ادعائی بهمانند آن است که بچه‌های لباس پدرش را به تن کند! استفاده ما از سلاح به منظور دفاع از خود است. چون همه راهها به روی مبارزان و منتقدان بسته است ما چاره‌ای جز دست بردن به سلاح و تبلیغ سیاسی نداشته ایم.

البته عباس کوشش میکرد از حساسیت استفاده از سلاح توسط گروه بکاهد. در دل صحبت‌هایش بازنگریهای حساب شدهای وجود داشت که او میکوشید به نحوی منعکس کند تا شاید به گوش چریکها برسد. پس از چند سوال و جواب میان رئیس دادگاه و عباس، نوبت به من رسید. من نیز مطابق پرونده و مطالب بازجویی‌هایم توضیحاتی داده و اتهام عضویت در گروه با مرام و رویه اشتراکی را رد کردم.

در این دادگاه عباس محکوم به اعدام شد. مرا نیز به پنج سال حبس محکوم کردند. ظاهراً از طرف روزنامه‌های چند تا عکس از ما گرفتند. بعداً شنیدیم که در روزنامه عکس و خبر تشکیل دادگاه ما و دفاعیه عباس را به شکل پراکنده و سرو دم بریده و درهم برهم درج کردند. دفاعیه مرا که جنبه خاصی نداشت تقریباً به طور کامل چاپ کردند! ما را به اوین برگرداندند. از این زمان حدود دوهفته تا تشکیل دادگاه دوم، من و عباس در یکی از سلولهای انفرادی قدیم اوین با هم بودیم.

صحبت‌هایی که در این مدت با هم داشتیم تا آنجا که به یادمانده است در بخشهای مختلف این نوشته آوردم. من از نقطه نظرات سیاسی عباس، ارزیابیهای او در مورد مبارزه مسلحانه و آینده گروه جویا شدم. او در این زمینه بارها صحبت کرد و مصرانه تأکید میکرد که رفقا (منظور رفقای چریک در بیرون از زندان) باید کمی دست نگاهدارند. با اشاره به سرعت و شتاب ناخواسته در شروع مبارزه مسلحانه و به ویژه با اشاره به تلفات سنگین و دستگیریهای وسیع، اغلب میگفت رفقا باید کمی دست نگاه دارند و از عملیات جدید اجتناب کنند تا بتوانند بر اوضاع مسلط شده از تلفات تازه جلوگیری کنند. میگفت رفقا مخصوصاً حمید اشرف باید به حفظ خود بیندیشند. او به کارائی حمید اشرف برای حفظ تشکیلات خیلی امیدوار بود. میگفت اگر صحبت‌هایم در دادگاه، به طریقی به گوش دوستان برسد و آنها نیز با جدیت لازم به مسئله تعمق کنند و به قول خودش آنتنشان بگیرد، برای بقای تشکیلات اهمیت حیاتی دارد! هم‌هانش در فکر حفظ یاران و نهضتی بود که از نظر او دوران طفولیتش را میگذراند. او طی چند ماه بازداشت و امکان گفتگوهای گسترده با کسانی مانند مسعود، بهمن آژنگ، علیرضا نابدل، و دیگر دوستان که فعالیت سیاسی- فکری و تشکیلاتی طولانی داشتند، با کسب تجربه مستقیم از نحوه کار و توان و امکانات ساواک، دید و افکار خود را تدقیق

میکرد.

مشاهده آن همه دستگیرها و از دست رفتن بسیاری که سالها برای رشد و تربیت و ارتقاء توان فکری و سیاسی شان وقت صرف شده بود، هرکسی را وادار به فکر و تعمق میکرد. طبعاً برای رهبرانیمانند عباس و مسعود که از پایه گزاران اصلی این جنبش جدید و تجربه نشده بودند، این امر از اهمیت اساسی برخوردار بود. با توجه به تلفات شدید کمی و کیفی، عباس مکرراً بر حفظ رفقا و تشکیلات تأکید میکرد. او معتقد بود که بقای تشکیلات مهمترین وظیفه است.

عباس همانطور که در دادگاه گفته بود، برای کاستن از بار تصورات افراطی در باره مبارزه مسلحانه پیشرو انقلابی (آنچه که به صورت موجی مهار نشدنی به راه افتاد و تا چند سال بر همه ما حاکم شد)، وظیفه انقلاب کردن قائل نبود. او میگفت که چنین تصویری مثل این میماند که بچه‌های کفشهای پدرش را به پا کند و یا لباس بزرگ سالان را به تن کند! مقصود او از این مثال چیزی جز توضیح این نکته نبود که کار پیشرو در حد توان و ظرفیتش شکستن جو اختناق و سکوت بود نه درگیر شدن با کلیت رژیم بهجای توده‌های وسیع خلق! البته این برداشت طبعاً با آن چه که مسعود احمد زاده در کتابش نوشته بود، یکسان نبود. در آنجا پیشرو انقلابی با شروع مبارزه مسلحانه عملاً در نقش آغازگر انقلاب ظاهر میشد. البته این کتاب محصول جمع بندی رهبری گروه از مجموعه مباحث درون گروه قبل از شروع مبارزه مسلحانه یعنی قبل از هرگونه تجربه و آزمون مشخص و به مثابه یک طرح نظری- استراتژیک بود. حالا بعد از یکسال که از آغاز مبارزه مسلحانه می گذشت، کل استراتژی و تاکتیکهای این مبارزه به نحو اجتناب ناپذیری میبایست بهبازبینی و بازنگری موشکافانه و استنتاجهای مسئولانه کشیده میشد. تجربه یک ساله، البته با هزینه بسیار سنگین، به قدرکافی مواد و مصالح آنرا فراهم کرده بود. غیر از این نمیتوانست باشد. اما چنین تلاشهایی در محیطی به شدت شوریده و عاطفی درون زندان و عدم انتقال به موقع این بحثها و استنتاجهای فشرده به سازمان، چندان جذب نشد و یا در خانه های تیمی با جنگ و گریزهای دائمی و تلفات مکرر نیز فرصت چندانی برای شنیدن وجود نداشت. با توجه بهاین پراتیک و تجربیات بود که بیژن جزنی که از تجربیات و دانش مارکسیستی و توانمندیهای متمایزی نسبت به دیگران برخوردار بود، از همان آغاز مبارزه مسلحانه به کار بازبینی و نقد و بررسی مشغول شد و تا حدود زیادی موفق شد اصلاحات گستردهای البته در همان چهارچوب استراتژی و مشی مبارزه مسلحانه انجام دهد.<sup>۳</sup> [از کتاب سفر با بالهای آرزو]

\*